

نوروز از چشم انداز فلسفه و

هستی شناسی

نوشته شیریندخت دقیقیان

نوروز ما درکنار شادمانی ها و زیبایی هایش یکی از ژرفترین معناهای فلسفی و هستی شناسی را برای تمدن بشری بازگشوده است. نوروز با نام شاه جمشید گره خورده و شرح آن با ژرفایی فلسفی توسط حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه آمده است. اما ژرفای معنای روایت جمشید در شاهنامه بیش از آنکه در شرح پیروزی های شاه جمشید نهفته باشد، در شرح علت شکست او و چگونگی وادادن جهان به آژی دهاک یا ضحاک مار بر دوش نهفته است. یادداشت حاضر به مناسبت نوروز به این گره گشایی فلسفی اختصاص دارد، شاید بر سویه هایی از داستان جمشید که از چشمان تیزبین حکیم فردوسی دور مانده، اما هیچ گاه خوشایند خودکامگان دینی و غیردینی نبوده و کمتر بازشکافی شده، پرتویی افکنده شود.

نوروز از چشم اندازهای فلسفه،

باستان شناسی، زبان شناسی،

فرهنگ شناسی، تاریخ، علم

نجوم، موسیقی، هنرهای

نمایشی و سینما

شیریندخت دقیقیان

بهرام گرامی

جواد مفرد کهلان

احمد کاظمی موسوی

ناصر انقطاع

برهان ابن یوسف

مرتضی حسینی دهکردی

اردوان مفید

ناهید رضوانی

ناصر کنعانی

آموزه های فلسفی داستان جمشید و نوروز

در شاهنامه، در همخوانی با روایت های اوستایی می خوانیم که اهورمزدا، خدای واره‌ی چیره بر اهریمن از جمشید خواست که به گسترش دین او در جهان پردازد. جمشید نپذیرفت چون خود را مناسب ندانست، اما از اهورمزدا خواست که دنیای زمینی را به او بسپارد تا در آن آبادانی کند و مردمان را به نیکبختی رهنمون شود.

به روایت فردوسی از آن پس، جمشید آبادانی ها نمود. او اجتماع را سامان داد و در سلسله مراتبی شامل چهار گروه، تقسیم کار کرد: گروه کاتوزیان (موبدان و روحانیان)، نيساريان (جنگاوران و لشگريان)، بسوديان (کشاورزان) و اهتوخوشي ها (پيشه وران و صنعتگران). جمشید علم پزشکی، فنون ريسندگی و بافندگی، عطرسازی، صنعت های فلزکاری و ساختن بناها و گرمابه ها را سامان داد. او سپس به سير و سياحت در جهان و آموختن دانش ها پرداخت و پس از بازگشت، "سر سال نو هرمز فرودين" موبدان و بزرگان برای او جشن گرفتند و آن "روز نو" که "نوروز" است از او به یادگار ماند.

عظمت معنایی روایت جمشید در شاهنامه پیش از آنکه در شرح پیروزی های شاه جمشید نهفته باشد، در شرح علت شکست او و چگونگی وادادن جهان به آژی دهاک یا ضحاک مار بر دوش نهفته است. یادداشت کوتاه حاضر به مناسبت نوروز به این گره گشایی فلسفی اختصاص دارد.

همه کردنی ها چو آمد به جای / ز جای مهی برتر آورد پای
به فر کیانی یکی تخت ساخت / چه مایه بدو گوهر اندر شناخت
که چون خواستی دیو برداشتی / ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا / نشسته برو شاه فرمانروا
جهان انجمن شد بر آن تخت او / شگفتی فرومانده از بخت او
به جمشید بر گوهر افشاندند / مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرمز فرودین / بر آسوده از رنج روی زمین
بزرگان به شادی بیاراستند / می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ ازان روزگار / به ما ماند از آن خسروان یادگار
با نوروز همچون نمادی از برقراری یک آرمانشهر اسطوره ای سرشار از هنر، تولیدگری، پیشرفت و داد، نامیرایی در جهان برقرار شد.

چنین سال سیصد همی رفت کار / ندیدند مرگ اندر آن روزگار

اما بر آن دنیای آرمانی چه رفت که انسان‌ها میرا شدند و شروران در آن حکمروا؟

فردوسی مقدمات شکست جمشید را چنین بیان می‌کند که او دچار خودبینی شد و گیتی را بر ساخته‌ی خود اعلام داشت. به کلام فردوسی "منی کردن" آن شاه او را در برابر یزدان که خالق راستین جهان بود و فرمانروایی را به او سپرده بود، ناسپاس ساخت. جمشید قرار بود خدمتگزار مردمان باشد و نه در جایگاه خدایی کردن بر آنها که همانا خطای فجیع همه‌ی خودکامگان دینی و غیر دینی در سراسر تاریخ است.

آموزه‌ای فلسفی در این اسطوره هست که شاهنامه به درستی آنرا برجسته ساخته است: دروغ، ویرانگر هستی است. جمشید دچار خودبینی شده، به خود و دیگران دروغ می‌گوید:

چنین تا برآمد برین روزگار / ندیدند جز خوبی از کردگار

جهان سربه سر گشت او را رهی / نشسته جهاندار با فره‌ی

یکایک به تخت مهی بنگرید / به گیتی جز از خویشان را ندید

منی کرد آن شاه یزدان شناس / ز یزدان بی‌پسند و شد ناسپاس

گرانمایگان را ز لشکر بخواند / چه مایه سخن پیش ایشان براند

چنین گفت با سالخورده مهان / که جز خویشان را ندانم جهان

هنر در جهان از من آمد پدید / چو من نامور تخت شاهی ندید

جهان را به خوبی من آراستم / چنانست گیتی کجا خواستم

خور و خواب و آرامتان از منست / همان کوشش و کامتان از منست

بزرگی و دیهیم شاهی مراست / که گوید که جز من کسی پادشاست؟

آنچه نباید و در فرهنگ ایرانی - زرتشتی بزرگترین گناه است، اتفاق افتاد: دروغ‌گویی. در اوستا به درگاه یزدان دعا می‌شود که سرزمین را از دو شر دور نگه دارد: دروغ و خشکسالی. گویی این دو ذاتی یکسان دارند، ضد زندگی هستند و خاستگاه مرگ. دروغ جمشید، دروغ موبدان را در پی دارد و موبدان از ترس در برابر ادعای دروغ شاه جمشید، سکوت و سرفکندگی پیشه می‌کنند.

همه موبدان سرفکنده نگون / چرا کس نیارست گفتن نه چون
 چو این گفته شد فریزدان ازوی / بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی
 منی چون پیوست با کردگار / شکست اندر آورد و برگشت کار
 چه گفت آن سخن گوی با فر و هوش / چو خسرو شوی بندگی را بکوش
 به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس / به دلش اندر آید ز هر سو هراس
 به جمشید بر تیره گون گشت روز / همی کاست آن فر گیتی فروز...

روایت فردوسی در اینجا شاه جمشید را در حالی که فر ایزدی از او دور شده به جا می گذارد و به سراغ داستان ضحاک یا اژی دهاک می رود. در سرزمین تازیان مردی نیک سرشت و سخاوتمند به نام مرداس بود که بر مردمان خود نیکی روا می داشت و هر کس نیاز داشت به رایگان از شیر گله های او بهره مند می شد. او پسری داشت که فردوسی چنین توصیفش می کند:

پسر بد مراین پاکدل را یکی / کش از مهر بهره نبود اندکی

جهانجوی را نام ضحاک بود / دلیر و سبکسار و ناپاک بود

ابلیس در کار شد تا ضحاک را به کشتن پدر و جانشینی او وسوسه کند. ضحاک پیشاپیش برای ابلیس سوگند وفاداری خورد. زمانی که به خواسته ی ابلیس آگاه شد ابتدا این کار را خطا دانست، اما دیگر دیر شده بود و ابلیس به او گفت که سوگند، پیشاپیش او را موظف به اطاعت می کند. ضحاک چون آن مایه اخلاق و استواری در گزینش نیکی را نداشت، تسلیم شد. فردوسی در اینجا تصمیم خیر یا شر را به نژاد - ایرانی یا عرب بودن - ربط نمی دهد و به آن با نگاهی ذات گرا نمی نگرد، بلکه گزینش فرد به توان وجدانی و درونی وابسته است: یک ایرانی می تواند راه شر را در پیش گیرد، یک عرب مانند مرداس انسانی راستوار است، اما پسرش به دلیل سستی اراده و طمعکاری به دام ابلیس می افتد.

چنان بد که ابلیس روزی پگاه / بیامد بسان یکی نیکخواه

دل مهتر از راه نیکی ببرد / جوان گوش گفتار او را سپرد

بدو گفت پیمانست خواهم نخست / پس آنکه سخن برگشایم درست

جوان نیکدل گشت فرمانش کرد / چنان چون بفرمود سوگند خورد
 که راز تو با کس نگویم ز بن / ز تو بشنوم هر چه گویی سخن
 بدو گفت جز تو کسی کدخدای / چه باید همی با تو اندر سرای
 چه باید پدرکش پسر چون تو بود / یکی پندت را من بیاید شنود
 زمانه برین خواجه‌ی سالخورد / همی دیر ماند تو اندر نورد
 بگیر این سر مایه‌ور جاه او / ترا زبید اندر جهان گاه او
 برین گفته‌ی من چو داری وفا / جهاندار باشی یکی پادشا
 چو ضحاک بشنید اندیشه کرد / ز خون پدر شد دلش پر ز درد
 به ابلیس گفت این سزاوار نیست / دگرگوی کین از در کار نیست
 بدو گفت گر بگذری زین سخن / بتابی ز سوگند و پیمان من
 بماند به گردنت سوگند و بند / شوی خوار و ماند پدرت ارجمند
 سر مرد تازی به دام آورد / چنان شد که فرمان او برگزید
 این گونه ضحاک روح خود را به ابلیس فروخت و با کمک او پدر را در چاهی گرفتار کرده، کشت و بر
 سرزمین حاکم شد.

فرومایه ضحاک بیدادگر / بدین چاره بگرفت جای پدر

به سر برنهاد افسر تازیان / بریشان ببخشید سود و زیان

فردوسی در واقع از روی بخشی از روایت اوستا و اسطوره‌های مربوط به شاه جمشید یا شاه ییما نزد هندیان
 پرش می‌کند. اما آن روایت‌ها این جای خالی را پر می‌کنند و توضیح می‌دهند که در آن دنیای آرمانی
 که اهورمزدا حاکم بود و اهریمنان در بند، چه اتفاقی افتاد که ابلیس پدیدار شد؟
 در اینجا هستی‌شناسی ایرانی/زرتشتی به کارمایه‌ای فلسفی دست می‌یابد که بسیار با اهمیت است: آنچه
 ابلیسان را در جهان رها کرد، دروغ خودخدا پنداری شاه جمشید بود.

مارتین بوبر و دروغ خودخداپنداری جمشید

تا جایی که در متون فلسفه‌ی غرب کاوش کرده‌ام، مارتین بوبر، فیلسوف آلمانی-یهودی و شهروند کشور اسرائیل در قرن بیستم، تنها فیلسوفی است که به روایت نوروز و شاه جمشید در شاهنامه و اوستا توجه کرده و از آن بن مایه‌های فلسفی در زمینه‌ی خیر و شر بیرون کشیده است. بوبر در کتاب *انگاره‌های خیر و شر* به داستان شاه جمشید یا ییما در اوستا و یاما نزد هندوان می‌پردازد. از زبان بوبر می‌توانیم بخشی از روایت را که فردوسی از روی آن جهش کرده، بخوانیم: چگونه اهریمنان از بند جستند و دنیای آرمانی جمشید نابود شد؟ بوبر از ابتدا تا انتهای روایت را چنین خلاصه می‌کند:

در لایه‌های چندگانه‌ی ادبیات ایران از باستانی‌ترین متون اوستا تا شعرهای فردوسی، عناصر داستان بدفرجام شاه ییما یا یوما^۱ تکرار می‌شوند؛ چهره‌ای که با دگرگونی‌هایی، از سنت بدوی هندوآریایی به اسطوره‌های هندی و ایرانی راه یافته است. "آن که نگاهش چون آفتاب است" و "چوپان بزرگ"، از دید دهقانان همچون چوپان/خدای واره‌ی باستانی ایرانیان توصیف شده است. او نامیرا به دنیا آمده، ولی به دلیل سرپیچی خود، میرا شده است. خدای واره‌ی برتر، اهورامزدا، او را به گسترش و پاسداری از دین اهورامزدا فرامی‌خواند. اما ییما خود را شایسته‌ی آن نمی‌بیند، با او در جهت دیگری معامله کرده، دنیا را کثرت بخشیده، آن را پاس می‌دارد. این دنیای او دنیای اهورامزدا است. ییما آماده‌ی چنین طرحی شده، بر دنیا سروری می‌یابد: دنیایی که می‌باید هیچ نیروی ویرانگری در آن سهم نداشته باشد، خواه سرما، باد گرم یا بیماری و مرگ. او پیشتر با دادن قربانی از خدای وارگان خواسته که در این قلمرو، انسان و چارپایان از گزند مرگ، و آب و درختان از خشکسالی در امان باشند. او از آنان خواسته که بگذارند پادشاه همه‌ی کشورها باشد و فراتر از آن بر اهریمنان چیره شده، با درهم شکستن آن‌ها هر گونه شر را از آفریده گان اهورامزدا دور کند.

اینک این خواست او برآورده می‌شود. سیصد سال می‌گذرد و از آن جا که هیچ یک از آفریدگان نمی‌میرند، زمین پر می‌شود از چارپایان و درندگان، سگ‌ها، پرندگان و اژدهاهای آتشین نفس. ییما پس از فراخوان اهورامزدا هنگام نیمروز به سوی نور و راه خورشید روانه می‌-

شود. او با چوبدستی از طلا به دست و سرودواره های خوش خدای وارگان بر لب به زمین فرمان می دهد که گشاده شده، بر پهنای آن یک سوم افزوده گردد. او یک بار دیگر چنین می کند تا اندازهی زمین دوبرابر می شود و آفریدگان با خشنودی در آن زیست می کنند. اما به دنبال آن، اهورامزدا، خدای وارگان را همراه شایسته ترین انسان ها و در رأس آن ها ییما گردآورده، اعلام می کند که دنیا به مادیت سپرده شده است (گویی در نتیجهی انصراف ییما دنیا خالی از معنویت بود).

اهورامزدا خبر می دهد که زمستانی سخت از راه خواهد رسید که زمین را از برف و سپس سیل خواهد پوشاند، به گونه ای که هیچ جانوری قادر به ایستادن روی زمین نباشد. سپس به ییما دستور ساختن برجی همانند یک قلعه داده می شود تا در آن تخم بهترین و زیباترین جانوران و گیاهان نگهداری گردد. چنین می شود. ولی پس از آن، ییما به اهریمنان پیشتر در بند، امان می دهد و دروغ را به ذهن خود راه داده، به ستایش و بزرگداشت خود می پردازد. آن گاه، بیدرنک، فره ایزدی و نور برکت که در پیشانی او ریشه داشت، به شکل کلاغی بیرون می پرد و او میرا می شود. از آن پس ییما باید بی هیچ آسایشی بر پهنه زمین و زمان سرگردان باشد و پنهان شود. ییما به نیروی اهریمنان پیوسته، جادوگری را به زنی می گیرد که از آمیزش با او همه گونه هیولا زاده می شوند. خواهر او به شکل جادوگران درآمده، با او به دروغگویی می پردازد. دیگر نمی دانیم از آن پس چه می شود، ولی آشکارا اهریمنان با شاه ییما همچون یاغی رفتار کرده و سر آخر، او را با اره ای هزار دنده، تکه تکه می کنند.

در روایت زرتشتی نیز همانند سروده های اولیه هندو که در آن ییما شاه مردگان دانسته می شود، او اولین کسی است که می میرد و تنها پس از او است که دیگران نیز می روند. (بوبر

۱۹۵۲، ص ۱۰۷)

بوبر دروغ جمشید یا شاه ییما را "دروغ به هستی" می داند و همانا بیان اسطوره ای خاستگاه شر و میرندگی. او از این روایت نتیجه می گیرد که خودخداپنداری، "دروغ به هستی" و خاستگاه شر است.

مارتین بوبر، با دیدی اگزیستانسیالیستی رسیدن به این دروغ هستی را یکباره نمی داند. او مرحلهی اول شر در وجود انسان را آشوب و بی تصمیمی می نامد و مرحلهی دوم آنرا خودتأییدگری. خودتأییدگری هنوز گرفتن یک تصمیم شر به معنای حقیقی کلمه نیست. بلکه شربودگی، حاصل تأیید خود به هر قیمت است. از نظر بوبر،

انسان به تأیید نیاز دارد. جانوران، موجودیتی معین و ثابت داشته، به تأیید نیازی ندارند، اما فرد انسانی برخلاف جانوران تنها به عنوان فرد می تواند تأیید منحصر به فرد بودن خود را دریافت کند. بوبر از این نظر، انسان را "جسارتی در پهنه‌ی حیات و موجودیتی نامعین و غیر ثابت" می نامد. انسانی که این تأیید را دریافت نکند، "دهشت تنها ره‌اشدگی" را همچون "طعم پیش رس مرگ"، تجربه می کند. اگر فرد از خود و محیط تأیید بگیرد، در بزنگاه ها قادر به تصمیم گیری مستقل خواهد بود.

از سویی انسان فردیت یافته می تواند از انجام کاری هر قدر همراه با تشویق دیگران، خودداری کند اگر خودآگاهی و ارتباط با لایه های عمیق وجود خود، او را "به رد درونی کنشی فرابخواند". بوبر در اهمیت شناخت از خود در فرایند تصمیم گیری، می نویسد:

پس انسانی که نتواند شناخت از خویشتن را براساس دگرگونی های خود به روز کند، باید قدرت آری یا نه را از آن سلب کند. او باید مستقل از همه‌ی یافته ها، خودتأییدگری کرده، اساس را نه "داوری از خود" که اراده‌ی خودمحوری قرار دهد. او باید خود را برگزیند. خود او و نه آن گونه که می خواهد باشد- زیرا چنین تصویری باید یکسره حذف شود. همان باشد که هست و خودش تصمیم گرفته که همان بماند. (بوبر ۱۹۵۲ ص ۱۲۱)

از دید بوبر تصمیم خیر، کار "روحي یکسره شده" است، به این معنا که تمام نیروهای جسم و روان و غریزه‌ی انسان که در مجموع از دید بوبر "روح" یا *soul* نامیده می شوند، در چنین تصمیمی متبلور و همسو می گردند. اما درپیش گرفتن خیال شر، چنین فرایندی را طی نمی کند. بسیاری از ابعاد انسان باید به تاریکی و خواب فروورفته باشند تا کنش شر از انسان سربزند. بوبر، دو ساختار و پوشمندی مجزا برای خیر و شر انسانی قائل می شود. در این جا بخشی از کتاب *انسان و انسان*، بوبر روشنگر خواهد بود:

پس خیر و شر نمی توانند یک جفت متضاد مانند راست و چپ یا بالا و پایین باشند. خیر حرکت در جهت خانه است و شر گرداب چرخان بالقوگی های انسان که بدون آن ها هیچ موفقیتی به دست نمی آید، ولی اگر این بالقوگی ها جهت نگیرند و در خود فرو بسته بمانند، همه چیز به هرز می رود (بوبر، ۱۹۶۶، ص ۱۳۸).

بوبر در نتیجه گیری از اسطوره‌ی جمشید می گوید که مرحله‌ی سوم شر، خودخداپنداری همچون واپسین نمود بیرونی شر است. بوبر در آثار دیگر خود به ظهور پدیده‌ی انسان بی وجدان در دنیای مدرن اشاره داشت که در

مداری فرو بسته، تأیید را از خود می گیرد. شر بی وجدانی، پیشرونده است، زیرا فرد با غرق شدن در آن، خود را مجاز به انجام هر کاری می داند. بوبر راز پیشروی برق آسای هیتلر را در شر بی وجدانی و او را نمونه‌ی انسان بی وجدان و جنون خودخداپنداری در دوران مدرن دانست.

نگارنده در جستاری با عنوان "بازیافت یک دیالوگ پنهان میان مارتین بوبر و ایمانوئل کانت" به تفصیل به دیدگاه‌های بوبر پرداخته و ترجمه متن کامل *نگاره‌های خیر و شر همراه با ترجمه کامل متن پیرامون شر ریشه‌ای ایمانوئل کانت* را به عنوان پیوست به مقاله افزوده ام (دقیقیان، ۲۰۱۴).

مسئولیت فردی و جمعی در روایت شاهنامه

اینک پس از این گریز به مارتین بوبر، کاوش او در نسخه‌های اوستایی / هندی اسطوره‌ی جمشید و نتیجه‌گیری اگزیستانسیالیستی او درمی یابیم که در روایت فردوسی، ابلیس همچون تجسم شر از کجا آمده است: این شاه جمشید بود که با خودخداپنداری به اهریمنان امان داده و آنها را در جهان رها کرده بود.

در شاهنامه، ابلیس پس از کشتن مرداس و به تخت نشستن ضحاک به شکل خوالیگر یا آشپز ظاهر شد و از ضحاک خواست در ازای خوراک‌های لذیذ به او اجازه‌ی بوسیدن کتف‌هایش را بدهد. بوسه‌ی ابلیس همان و رویدن دو مار مهارناپذیر بر شانه‌های ضحاک همان! ضحاک از آن پس هر روز برای خوراندن آن دو مار دو جوان را می کشت و از مغز آنها دو اژدهای روی دوش خود را خوراک می داد.

در آن سو در ایران زمین، در پی خودکامگی و زوال اخلاق و مسئولیت جمشید – یا به بیان باستانی، با افول فره ایزدی جمشید – آشوب برخاسته بود.

از آن پس برآمد ز ایران خروش / پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش

سپه گشت رخشنده روز سپید / گسستند پیوند از جمشید

برو تیره شد فره ایزدی / به کژی گرایید و نابخردی

پدید آمد از هر سوی خسروی / یکی نامجویی ز هر پهلوی

سپه کرده و جنگ را ساخته / دل از مهر جمشید پرداخته

یکایک ز ایران برآمد سپاه / سوی تازیان برگرفتند راه

شنودند کانجا یکی مهترست / پر از هول شاه اژدها پیکرست

سواران ایران همه شاهجوی / نهادند یکسر به ضحاک روی

به شاهی برو آفرین خواندند / ورا شاه ایران زمین خواندند

کی اژدهافش بیامد چو باد / به ایران زمین تاج بر سر نهاد

جمشید که به دلیل دروغ خودخداپنداری فره ایزدی از او پریده بود، به دنبال تسخیر ایران زمین توسط ضحاک، فراری و در پهنه‌ی زمین سرگردان شد. به روایت فردوسی، ضحاک او را در سواحل دریای چین یافت، او را به درختی بست و با اره به دو نیم کرد.

چو جمشید را بخت شد کندرو / به تنگ اندر آمد جهاندار نو

برفت و بدو داد تخت و کلاه / بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه

چو صدسالش اندر جهان کس ندید / برو نام شاهی و او ناپدید

صدم سال روزی به دریای چین / پدید آمد آن شاه ناپاک دین

نهان گشته بود از بد اژدها / نیامد به فرجام هم زو رها

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ / یکایک ندادش زمانی درنگ

به ارش سراسر به دو نیم کرد / جهان را ازو پاک بی‌بیم کرد

در کنار دیگر یادگارهای نوروز و زیبایی‌های روحبخش آن، تأمل در فلسفه‌ی ژرف و درس‌های آن، دستمایه‌ای گرانبها در فرهنگ ایرانی است.

می‌بینیم که در روایت شاهنامه از جمله آموزه‌های فلسفه و اخلاق نزد ایرانیان باستان، رمز دادگستری در فروتنی، خدمتگزاری و پرهیز از جنون خودخداپنداری بوده است. در شاهنامه مسئولیت جمعی با اشاره به سکوت موبدان در برابر دروغ جمشید مطرح و ایستادن مردمان در برابر شر توصیه می‌شود. ادامه‌ی داستان شاهنامه که به ظهور کاوه‌ی آهنگر و شکست ضحاک توسط کاوه‌ی آهنگر، مردم و فریدون گره می‌خورد، بر مسئولیت فردی و جمعی تأکید بیشتری دارد.

در این دو داستان به هم پیوسته فقط طرح جمعی مطرح نشده، بلکه در قلمرو هستی‌شناسی فرد، بر اختیار او در گزینش راه خیر نیز تاکید می‌گردد. در بافت داستان شاه جمشید و پس از آن در داستان قیام کاوه آهنگر با نمونه‌هایی چون مشارکت آشپزان دربار ضحاک در فراری دادن جوانان از کشتار در آشپزخانه، کمک دهقانان برای پنهان کردن فریدون، شرکت اصناف و مردمان کوچه و بازار هر یک در حد توان و مهارت خود برای تدارک پیروزی و کمک زنان به رهایی، دو طرح جمعی و فردی به هم پیوند خورده‌اند. فردوسی این بن‌مایه را برجسته ساخته که قلمروهای مسئولیت فردی و جمعی از یکدیگر جدا نیستند و هر فرد با گزینش‌های خود می‌تواند جهان را یا به سمت خیر یا به سوی شر دگرگون سازد. پیشتر با تحلیلی ساختاری از داستان کاوه آهنگر در نوشتاری به نام "لحظة همداستانی: نقش داستان‌گویی در توانمندسازی شهروندی" به این بن‌مایه‌ها پرداخته‌ام. (دقیقیان، ۲۰۱۸)

آن نوروژ سرمدی که در دنیای سازندگی، زیبایی، داد و نیکویی جشن گرفته شد، جایی در حافظه‌ی جمعی ما هست، وجود دارد، و ما را فرامی‌خواند تا با ایستادن در برابر دروغ خودخداپنداری، شکوه و صفای نوروژ را در دنیای واقعی بازسازی کنیم.

نوروژ پیروز ...

شیریندخت دقیقیان - ویرجینیا، ۲۵ دسامبر ۲۰۲۱

منابع و کتاب‌شناسی:

Buber, Martin. 1952. *Images of Good and Evil*. Routledge Classics

Buber, Martin. 1966. *Between Man and Man*. Routledge Classics

شاهنامه در تارنمای گنجور.

دقیقیان، شیریندخت. ۲۰۱۴. "بازیافت یک دیالوگ پنهان میان مارتین بوبر و ایمانوئل کانت". همراه با متن/نگاره‌های خیر و شر اثر مارتین بوبر به زبان فارسی در گاهنامه فلسفی خرمدگس:

<http://falsafeh.com/%D8%B4%DB%8C%D8%B1%DB%8C%D9%86%D8%AF%D8%AE%D8%AA-%D8%AF%D9%82%DB%8C%D9%82%DB%8C%D8%A7%D9%86/>

دقیقیان، شیریندخت. ۲۰۱۸. "لحظة همداستانی: نقش داستان‌گویی در توانمندسازی شهروندی". خرمدگس، شماره ۱۰

ناهمگونی در نوشتن نام نوروز با الفبای لاتین برای ما ایرانیان موضوعی کم‌اهمیت و حتی غیرقابل اعتناست، اما باید دانست که نوشتن نوروز به دلخواه و سلیقه شخصی و به شیوه‌های متفاوت، غیرایرانی‌ها را دچار این توهمات بی‌پایه نموده که سال نو ایرانی نام و نشان درستی ندارد و اصل و ریشه و معنی آن برای ایرانیان روشن نیست یا آنکه گروه‌های مختلف ایرانی سال نو متفاوتی را جشن می‌گیرند.

در سال ۲۰۰۲، نگاهی به منابع غیرفارسی در اینترنت معلوم کرد که نگارش نام نوروز با الفبای لاتین دستخوش ناهمگونی چشمگیری است. بخش اول کلمه نوروز به شکل Now یا Naw یا Nav یا No و بخش دوم آن به شکل ruz یا rouz یا rooz دیده می‌شد. علاوه بر آن، گروهی آن را به صورت یک کلمه، گروهی به صورت دو کلمه و بعضی هم با خط تیره بین دو کلمه می‌نوشتند. با خود فکر کردم برای حفظ وحدت ملی و معرفی این آیین بزرگ باستانی به جهانیان باید نوروز را یک‌سان بنویسیم.

نخستین گام در ایجاد هماهنگی برای نوشتن نوروز با الفبای لاتین، مشاوره با صاحب‌نظران و مراجعه به منابع معتبر بود. موضوع را با دکتر احسان یارشاطر، بنیادگزار دانشنامه ایرانیکا، در میان گذاشتم و ایشان بی‌درنگ گفتند نوروز یک کلمه است و براساس قواعد آواشناسی (phonetics) املاي آن Nowruz است و مرا به ده‌ها سند و مقاله در دانشنامه ایرانیکا و دانشگاه آکسفورد و دانشگاه کمبریج (دوره هفت جلدی تاریخ ایران) ارجاع دادند. در ادامه، همین املا را در رساله دکتری محمد مقدم (بعدها استاد زبان شناس دانشگاه تهران) در دانشگاه پرینستون در سال ۱۹۳۸ زیر عنوان "جشنواره‌های ایرانی" و دیگر مراجع معتبر مشاهده کردم.

برای تحقق بخشیدن به هدف یک‌سان نوشتن واژه نوروز، اینجانب در جلسه مورخ ۱۱ آگوست ۲۰۰۴ سازمان فرهنگی، علمی و آموزشی ملل متحد (یونسکو) که برای ثبت نوروز تشکیل شده بود شرکت کردم و شیوه نوشتن نوروز به صورت Nowruz را به تصویب نمایندگان ده کشور برگزارکننده نوروز رساندم. این کشورها با وجود داشتن خط و زبان و گویش متفاوت به اتفاق به املاي لاتینی Nowruz رأی دادند. از آن پس یونسکو نیز این

نگارش نام نوروز با الفبای

لاتین:

نوروز = Nowruz

تلاشی پیگیر با نتیجه‌ای

مطلوب

دکتر بهرام گرامی

ویراستار مشاور در دانشنامه

ایرانیکا / گل و گیاه

شیوه نگارش را در ارتباطات جهانی خود معمول کرده است. دانشگاه‌های کلمبیا، کمبریج، آکسفورد، انجمن‌های علمی و فرهنگی، کاخ سفید، وزارت خارجه و کنگره آمریکا، دولت و پارلمان کانادا و بسیاری از دیگر کشورها در مکاتبات رسمی خود نوروز را به شکل Nowruz می‌نویسند. امروزه بیش از ۹۰ درصد از نگارش نوروز با حروف لاتینی به صورت Nowruz است. باور نکردنی‌ست که چگونه کسانی بی توجه به نظرات بزرگان و استادان زبان که در واقع بی‌حرمتی آشکار به آنان است نام نوروز، این بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آیین ایرانی را، به سلیقه شخصی به بازی می‌گیرند. این کسان نمی‌دانند که نگارش گونه‌گون این واژه سبب می‌شود تا غیرایرانیان نوروز را جوراجور ببینند و آن را به جای مایه وحدت ملی یک آیین قومی و گروهی بپندارند.

برای تحقق بخشیدن به هدف یکسان نوشتن واژه نوروز، اینجانب در جلسه مورخ ۱۱ آگوست ۲۰۰۴ سازمان فرهنگی، علمی و آموزشی ملل متحد (یونسکو) که برای ثبت نوروز تشکیل شده بود شرکت کردم و شیوه نوشتن نوروز به صورت Nowruz را به تصویب نمایندگان ده کشور برگزارکننده نوروز رساندم.



دو نکته در مورد املاي نوروز

۱. در مورد بخش اول کلمه Nowruz باید گفت که واژه‌های انگلیسی row, low, bow و sow همان صدای بلند "ا" فارسی را دارند که با ow نشان داده می‌شود. مثال بهتر کلمه know است که همان "نو" در نوروز، با حرف k ساکن در آغاز آن است. با این حال برخی از هموطنان ما در آمریکا سه حرف اول کلمه Nowruz را به مثابه now به معنای حالا یا اکنون می‌دانند و این ذهنیت آنان را در پذیرش این املا دچار تردید می‌کند، درحالی‌که آمریکایی‌ها نیز Nowruz را مانند ما ایرانیان تلفظ می‌کنند.

۲. در مورد بخش دوم کلمه Nowruz باید گفت که نوشتن ou مانند route و count صدایی غیر "او" می‌دهد و نوشتن با oo گاهی مانند blood صدای "آ" می‌دهد. نوشتن با u برای صدای "او" قاعده جهانی نگارش فارسی با حروف لاتینی (transliteration) است.



خاستگاه جمشید و نوروز

و قدمت نام حاجی فیروز

جواد مفرد کهلان

پژوهشگر اسطوره ها و زبان های
باستانی ایران از سوئد

گرچه نوروز ایرانی و بابلی اشتراک داشته اند، اما خاستگاه طبیعی نوروز فلات چهار فصل ایران بوده است. نوروز در روایات اساطیری شاهنامه به جمشید پادشاه پیشدادی نسبت داده شده است:

به جمشید بر گوهر افشاندند مر آن روز را روزِ نو خواندند

اما این پادشاه پیشدادی **جمشید** (شاه همزاد) مخاصم **آژی دهاک** (مار افعی) کیست که نام **تخت جمشید** وی بر روی شهر **پارسه** و **آپادانای** آن رفته است؟

مطابقت آبال - گاماش ورهشی با جمشید ناحیه فارس

نام **آبال - گاماش** پادشاه باستانی **ورهشی** (مرهشی، مروتشت یعنی دژ شادمانی، وَر خوشی) با جمشید "شاه درخشان همزاد جاودانه جوان"، صاحب وَر خوشی و جوانی، در هیئت اوستایی **یَمَ خَشْتَه** مطابقت دارد:

यम adj. yama twin

khshaeta: brilliant, strong, king

به نظر می رسد اصل بابلی نام **آبال - گاماش** نیز به معنی **همزاد تاجدار** بوده است:

abālu: to bring, agû [AGA]: crown, tiara, māshu: twin

مطابق اساطیر ایرانی در تاریخ مدون باستان نیز پادشاهی خاندان **آبال - گاماش** (جمشید مرهشی) به دست کوریگالزوی کاسی از خاندان **آگوم کاک رمه** (آژی دهاک کویرینت/کرنند) بر افتاد تا اینکه خاندان فریدون (کوروش هخامنشی) دوباره آنرا رونق بخشیدند.

جالب است که نام پادشاه اکدی که شکست سختی به **ابال-گاماش** داده و هفده هزار تن افراد وی را کشته و چهار هزار تن به را به اسیری گرفته بود، **ریموش** است که به لغت سومری معنی مار جهنده (اژی دهاک = مار افعی) را می دهد:

Ri/Blow-Mush/Snake

هیئت سنسکریتی **پرهشی** (محل پر از شادی) نام **مرهشی** به وضوح نشانگر نام **پارس** است که نامش در نزد پادشاهان هخامنشی با سنت شادی همراه بوده است:

مطابقت پرهشی با پارس و مروداشت

عبدالمجید ارفعی در گفتارش اشاره کرده است که جمشید می تواند پادشاهی پارسی پیش از هخامنشیان باشد. در تأیید این نظر گفتنی است بسیار دورتر از هخامنشیان در پارس (پرهشی، مرهشی = نام مروداشت در نقشه های بطلمیوسی) پادشاهی به نام ابالگاماش (شاه همزاد، جمشید) می زیسته که از ریموش (مار افعی، آژی دهاک) پادشاه بابل شکست سختی خورده بود. به نظر می رسد که خود واژه پارس از نام باستانی پرهشی (شادی بخش) اخذ شده باشد. می دانیم که در وندیداد و کتیبه های هخامنشی روی شادی و شادمانی ایران - پارس تأکید شده است.

برگردان سرود بنیادین جهان بینی خاندان داریوش هخامنشی به فارسی این است:

۱. بَغ بزرگ است اهوره مزدا
۲. همین که بزرگترین خدا نام دارد
۳. همین که این زمین ما را داد
۴. همین که آن آسمان ما را داد
۵. همین که مردمان ما را داد
۶. همین که شادی ما را داد
۷. و برای مردم همان را (شادی را) داد.

بر این پایه نامهای پارس و پرهشی مترادف هم بر گرفته از این واژه ها هستند:

पाति {पा} verb pAti {pA} follow

हर्ष m. harsha happiness

पर adj. para following

हास्य m. hAsya happiness, laughing.

موضوع مطابقت **ابال گاماش** مرهشی و **ریموش** بابلی - که هر دو نامهای بابلی دارند - با **جمشید** پارس و **اژی دهاک** بابلی نشانگر آن است که نوروز ایرانی با جشن **زگموک** بابلی (جشن آغاز سال) با سنن **سبزه** و **سمنو** و **سبزه بدر** آن مشترک بوده است. در رابطه با **نوروز**، جمشید شاه پیشدادی و **جمشید** به عنوان **خدای جهان زیرین** و **خدای نی و شیپور شادی** (سوورای اوستا) به هم رسیده و در روایات ملی و دینی کهن یکی شده اند. نامهای **مرهشی** و **پرهشی** بسیار کهن به صورت **مارهاسیوم** و **پرسیس** در نقشه های **بطلمیوسی** بر روی **مروذشت** و **پارس** نقش بسته است.

ارتباط نوروز با جمشید به عنوان خدای سیاه جهان زیرین

از روی خدایان معادل هندی و سومری و اکدی جمشید خدای گونه ایرانی می توان ارتباط و ویژگی چهره این خدای جهان زیرین و سرسبزی در نزد پارسیان را به طور اخص و نزد عموم آریائیان هندو ایرانی را به طور اعم در رابطه نوروز (انقلاب صیفی) مشخص کرد: می دانیم جمشید به عنوان خدای نباتات مانند تموز (بعل) به قتل میرسد و با چهره سیاه و لباس سرخ از برای شادی همه ساله به روی زمین بر میگردد و این سنت در آیین نوروزی حاجی فیروز (مبارک منصور) به خوبی حفظ شده است. نظر به عنوان مبارک منصور حاجی فیروز، واژه حاجی (هاجی) آن بر گرفته از هاگای لاتین به معنی مقدس است. از این روی جاحظ نام حاجی فیروز دربار ساسانی را به مبارک منصور ترجمه کرده است. یکی از دو ابزار جمشید خدای وش یعنی سوورا (شیپور) شادی و آن یکی اشترا است که گفته میشود خنجر کمر بندی باشد. در ریگ ودا سرود ماندالای دهم از نوازش نی خدایان و آوازهای روحانی مراسم یم (جمشید) سخن گفته میشود که از هر سو شنیده میشود و به محیط زیبایی خاص میدهد.

قدمت نام حاجی فیروز

مطابق مقاله نوروز آرتور کریستن سن، عنوان حاجی فیروز در کتاب المحاسن و الاضداد جاحظ (یا بیهقی) به صورت **مبارک منصور** (خجسته پیروز) نام آن **مرد خوش سیمایی** (در اساس خوش یمن و خجسته) بوده که

در روز ششم نوروز (نوروز بزرگ) در مراسم نوروزی به پیش شاه آمده و به عنوان همراهی کننده ایام نوروز برای شاه نیکبخت سعادت و آرامش آرزو می کرد. او می نشست، اندکی بعد مردی وارد میشد که طبقی سیمین در دست داشت و بر آن گندم و جو، نخود و جُلَبان (نوعی گاودانه)، کنجد و برنج، از هر نوع هفت خوشه و هفت دانه، قند و دینار و درهمی نو قرار داشت..."



بر این پایه عنوان **حاجی برای مبارک** (خجسته) برگرفته از هاگای بیزانسی/هاگیوس یونانی (مقدس، مبارک) به نظر می رسد که شروین و کیلی بدان توجه کرده است. نظر به معنی مقدس آن احتمال زیاد دارد این کلمه بیزانسی با کلمه حجّ عربی (قصد مقصدی را کردن) تداخل داشته است.

دکتر فریده معتکف در نوشته اش که مأخذ آن ذکر نشده، مبارک منصور را با میر نوروزی سنجیده است، ولی نام **مبارک** (هاگی) **منصور** (پیروز) به وضوح به **حاجی فیروز** می خورد که می تواند با **میر نوروزی** هم اساس باشد. تنها واریانت سیاهی حاجی فیروز می ماند که در گستره فرهنگ ایرانی از منشأ دیگری وارد شده است، به احتمال زیاد از سمت بلخ. چون جشن و شادی در سمت هند به **ایزدان سیاه رنگ آگنی** و **یم** (جمشید) منتسب بوده است. در آن سمت نام حاجی به صورت **هاسی** معنی شاد و خندان را می داده است که خصلت **حاجی فیروز خندان** و **خنداننده** است که ورد زبانش چرا نمی خندی، است.

در هند کلمه اوستایی **رام** (رامش = معادل ایذا در سنسکریت، لقب **ویشنو کریشنا** [ویشنو سیاه]) به معانی **سیاه** و **جذاب** و **زیبا** و **دلپذیر** و **شادی** و **خوشی** بوده است که با **جیشنو** (پیروزی، جشن) و خجسته پیروز و عید و **حاجی فیروز رامشگر** مرتبط می شده است. معانی واژه اوستایی **رام** در کلمات فارسی رامش (آرامش و ساز و نوا، سرود و شادی) به خوبی بر جای مانده است. **سوئد، دسامبر ۲۰۲۱**



نوروز باستانی ایرانیان در جهان اسلام

احمد کاظمی موسوی

پذیرفته شدن نوروز، جشن باستانی ایرانیان، در جهان اسلام به طور عملی تدریجاً انجام گرفت، و توجه دینی بعداً برای آن فراهم شد. این پذیرش از راه شناخت عرف متداول مردم صورت گرفت که حقوق اسلام ناگزیر از شناسایی آن شد، چون افزون بر عرف مرسوم در ایران، نیاز به سال شماری و داشتن تقویم مشخص برای دریافت مالیات و هدایا نیز صدور جواز نوروز را ایجاب می کرد. درباره احترام به آداب و رسوم جا افتاده مردمان، در صورتی که زیانی برای شریعت نداشته باشد، در فقه از مفهوم "عرف" (در قرآن از مفهوم "معروف") استفاده شده است. در نهج البلاغه آمده که امام علی در بخشی از نامه مشهور خود به مالک اشتر، درباره رعایت رسوم و

آیین های مردم تأکید کرده و گفته است: «آداب پسندیده ای را که بندگان این ملت به آن عمل کرده و ملت اسلام با آن پیوند خورده و رعیت با آن به صلاح زیست می کند، بر هم زن. " از نظر نمادین، رواداری نوروز با الگوهای چون "روز پیمان با خدا" برآمخته شد که ما آنرا به صورت "یوم الميثاق" از زبان امام جعفر صادق در جلد ۵۹ بحار الأنوار مجلسی می بینیم. البته مخالفت هایی نیز با شناسایی آداب نوروزی از سوی مسلمانان صورت گرفته، اما به طوری که خواهیم دید شیعیان آسانتر از اهل سنت آنرا پذیرفتند.

کلینی رازی از راویان سرآغاز سده چهارم شیعه است که درباره نوروز از زبان امام جعفر سخن گفت. مضمون این سخن که در نوشته های دیگر فقیهان چون ابن بابویه و شیخ طوسی تکرار شده، این است:

"ابراهیم کرخی گفت: از امام صادق (ع) درباره شخصی سخن گفتم که مزرعه بزرگی دارد و روز مهرگان یا نوروز که فرا می رسد کارگران و کشاورزان (به رسم نوروز) برای او هدیه می برند؛ آیا پذیرد؟ امام فرمود: "آیا هدیه دهندگان نمازگزار و مسلمان اند؟" گفتم: "آری." امام فرمود: "هدیه آنها را بپذیرید و همسان با آن جبران کنید."

در این روایت می بینیم رسم "هدیه نوروزی" دارد راه به رسمیت بخشیدن به نوروز می برد. البته از نوشته های تاریخی در می یابیم که پذیرفتن ارمان نوروزی از زمان معاویه نخستین خلیفه اموی رسم شده بود. سال شماری بر پایه نوروز نیز از زمان دهمین خلیفه اموی هشام بن عبدالملک (درگذشت: ۱۲۵ هجری) مطرح گردیده بود. نیاز به تقویم درست در ۲۴۳ هجری بیشتر محسوس شد، چون نوروز ۷۷ روز به تأخیر افتاده بود. خلیفه زمان متوکل

عباسی به ناچار از زردشت پسر آذرخره موبد موبدان پیشین پارس خواست که تقویم تازه ای از نوروز فراهم کند تا زمان مناسب برای آغاز سال خراجی مشخص شود و أخذ خراج به تأخیر نیفتد. این تقویم شناس ایرانی زمان خلافت معتصم برای ادای شهادت علیه افشین به سامرا آمده بود و پس از اسلام آوردن، متوکی نام گرفته و در کلیه مسائل تاریخی و نجومی مربوط به عهد ساسانی، کارشناس دستگاه خلافت محسوب می شد.

در زمینه جایگاه شرعی بخشیدن به نوروز نیز روایت های بسیاری آمده که محمد باقر مجلسی (مرگ: ۱۱۱۱ هجری قمری)، عمده آنها را در کتاب خود (بحار الأنوار جلد ۵۹) آورده است. از جمله:

"معلی بن خنیس که فردی موثق و مورد اعتماد حضرت امام صادق بود، می گوید: "روز نوروز خدمت امام صادق (ع) رفتم. فرمودند معلی آیا می دانی امروز چه روزی است؟ عرض کردم؟ عجم امروز را بزرگ می داند و تبرک می جوید و برای یکدیگر هدیه می فرستد؛ امام فرمودند: به بیت العتیق (کعبه) سوگند می خورم که نوروز از جهت زمان قدیم است. نوروز روزی است که خداوند از بندگانش پیمان گرفت که او را بپرستند. روزی است که آفتاب تابید و هوا که موجب حیات است وزیدن گرفت. روزی است که قائم ما (عج) ظهور می کند. عجم نوروز را زنده نگه داشت و عرب آنرا ضایع کرد."

به این ترتیب می بینیم که نوروز از یک سو با ذات هستی بخش درعالم برین پیوند می یابد و از سوی دیگر با طبیعت حیات بخش همنا می شود. همین راوی از زبان امام ششم سفارش می کند که: "چون نوروز شد خود را بشوید و پاکیزه ترین جامه های خود را برای نوروز بپوشید و به بهترین بوهای خوش خود را خوشبو گردانید، و پس از اعمال نوروز و بعد از نماز مخصوص آن، سر به سجده شکر برده و دعا بخوانید."

رسمی شدن نوروز را در دوره حکومت دیلمیان در بغداد و تقریباً همزمان با حکومت فاطمیان در قاهره، می بینیم. در بغداد معز الدوله احمد دیلمی نوروز را به منزله عید غدیر جشن گرفت. در قاهره طبق نوشته مقریزی مورخ معروف مصری مراسمی به نام نیروز از عصر فاطمیان در مصر رایج گردید. در این روز بازارها را تعطیل می نمودند و به خانواده هایی که در دستگاه های دولتی بودند، لباس و پول و لوازم می دادند. در سال ۵۹۲ هجری آتش افروختن و آب ریختن در نوروز که از زمان معزالدین خلیفه مصر در ۳۶۳ هجری را منع شده بود، دوباره اجازه اجرا یافت.

از زمان حضور وزیران ایرانی چون برمکیان در دربار خلفای عباسی، آیین نوروز و مهرگان شبیه دربار ساسانیان در بغداد اجرا گشت، و اغلب، مراسم تقدیم هدایا با أخذ خراج سالانه آمیخته می شد. گاه برای اجرای بهتر این مراسم به تقویم دقیق تری از سال و شمارش کیسه ها نیاز می افتاد. می دانیم که در سال ۴۶۷ هجری نوروز به بیست و

سوم برج حوت افتاد، یعنی هفده روز مانده به پایان زمستان. در این سال به فرمان سلطان جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی تقویم جلالی با حضور عمر خیام نیشابوری تدوین گردید و نوروز را در تحویل شمس به برج حمل تثبیت کردند. از آن تاریخ به بعد، سال خورشیدی حقیقی را ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه محاسبه کردند. تقویم جلالی از نظر ریاضی هنور دقیق ترین سال شماری خورشیدی شمرده می شود.



در دوره صفوی ها نوروز رونق بیشتری در ادبیات دینی یافت که عامل اصلی آن فزونی روایات شیعه درباره نوروز بود. البته راه و روش شاهان صفوی به ویژه شاه عباس نیز در رونق بخشیدن به مراسم نوروز مؤثر بوده است. در سال های پایانی دوره صفوی، ملای متعصب و سختکوشی مانند محمد باقر مجلسی را می بینیم که نه تنها گزارش های بسیاری از امامان شیعه در تجويز مراسم نوروز نقل می کند که نخستین بار دعای ویژه نوروز را در کتاب فارسی *زادالمعاد* خود می آورد. او در این کتاب در خصوص این دعا می نویسد:

"در کتب غیر مشهوره روایت کرده اند که در وقت تحویل سال این دعا را بسیار بخوانید: یا مقلب القلوب والأبصار یا مدبر اللیل والنهار یا محوّل الحول و الاحوال، حوّل حالنا الی أحسن الحال." یعنی "ای برگرداننده دل ها و چشم ها! ای چرخاننده شب و روز! ای دگرگون کننده جانمایه حال ها! حال ما را، به بهترین رویه اش برگردان."

پیداست که سرآغاز این دعا "یا مقلب القلوب و الأبصار" به تأثر از آیه قرآن "... یوماً تتقلب فیہ القلوب و الأبصار" (سوره نور آیه ۳۷) گرفته شده است. البته ارجاع قرآن به روز قیامت است که از آن در اینجا برای نشان دادن دگرگونی طبیعت در فصول سال کمک گرفته شده است. البته در بعضی متون دینی دگرگونی طبیعت در فصول سال و زنده شدن طبیعت را به قیامت تشبیه کرده اند. می دانیم که دعاهای نوروزی در کتاب *مفاتیح الجنان* نوشته محدث معاصر آقا شیخ عباس قمی در قرن بیستم نقل شده و جزو ادعیه شیعه درآمده است. همین نویسنده در کتاب دیگرش *منتهی الآمال* می کوشد که میلاد پیامبر اسلام در ۲۷ رجب سال ۵۲ پیش از هجرت را با نوروز همان سال تطبیق دهد.

در زمینه نماد کشاورزی دلپذیر نوروز: "هفت سین"، آقای محمد علی دادخواه اخیراً پژوهشی با عنوان "نوروز و فلسفه هفت سین" را به نگارش در آورده، در این باره می نویسد:

"عدد هفت برگزیده و مقدس است. در سفره نوروزی انتخاب این عدد بسیار قابل توجه است. ایرانیان باستان این عدد را با هفت امشاسپند یا هفت جاودانه مقدس ارتباط می دادند. در نجوم عدد هفت، خانه آرزوهاست و رسیدن به امیدها را در خانه هفتم نوید می دهند. علامه مجلسی می گوید: آسمان هفت طبقه و زمین هفت طبقه است و هفت ملک یا فرشته موکل برآند و اگر موقع تحویل سال، هفت آیه از قرآن مجید را که با حرف سین شروع می شود، بخوانند آنان را از آفات زمینی و آسمانی محفوظ می دارند."

باید بیفزاییم که در فوریه ۲۰۱۰ (اسفند ۱۳۸۸) بنا به پیشنهاد جمهوری آذربایجان، مجمع عمومی سازمان ملل برای نخستین بار در تاریخ این سازمان با تصویب قطعنامه‌ای ۲۱ مارس برابر اول فروردین را در چارچوب ماده ۴۹ و تحت عنوان فرهنگ صلح به عنوان روز جهانی نوروز به رسمیت شناخت و در تقویم خود جای داد. در متن به تصویب رسیده، نوروز جشنی با ریشه ایرانی که قدمتی بیش از ۳ هزار سال دارد و امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر آن را جشن می گیرند، توصیف شده است. پیش از آن در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۸ هم، نوروز توسط سازمان علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد، به عنوان میراث غیرملموس جهانی به ثبت جهانی رسیده بود.

گفتنی است که عنوان نوروز در موسیقی ایرانی نیز کار برد کافی یافته است. شادروان دکتر محمد معین در این زمینه می نویسد: "طبق نوشته صفی الدین ارموی در بهجۀ الروح نوروز نغمه است که از مقامات بوسلیک حسینی مشتق شده است: اگر نوروز می خواهی که بینی بجوی از بوسلیک و از حسینی

نوروز بیاتی: یکی از مایه های ۲۴ گانه موسیقی قدماست، و آن پنج نغمه است، و از طرفین نغماتی برای تزیین آن اضافه کنند. لحن آن محزون است و به حجاز و بوسلیک نزدیک باشد. نوروز خارا: مایه ای ست از دستگاه نوا: نوا آمد مقام و هست مشهور --- ز وی نوروز خارا دان و ماهور. نوروز رهاوی گوشه ای از مایه عراق است. نوروز عجم شعبه ای از موسیقی قدیم ایران است که در راست پنجگاه نواخته می شود. نوروز خردک: پنجمین نغمه است و یک و نیم بانگ دارد. ترکیب پرده: از اولین نغمه مقام حجاز و حصار شروع شده و به همایون، نهفت، اوج، زابل، گردانیه و زنگوله می رود. احمد کاظمی موسوی، (دانشگاه جرج واشنگتن) دسامبر ۲۰۲۱



گزیده هایی از زنده یاد ناصر انقطاع

ریشه ها و معناهای نمادین سفره هفت سین

سال گذشته دکتر ناصر انقطاع، محقق و نویسنده، از میان ما رفت، اما آثار او همواره دستمایه شناخت تاریخ ایران باقی خواهد ماند. به یاد او که از یاران فصلنامه آرمان بود، گزیده های کوتاهی از نوشته هایش در مورد هفت سین را به خوانندگان تقدیم می کنیم.

[...] به اشتباه برخی می گویند که هفت سین در دوران پیش از اسلام «هفت شین» بوده و از آن جمله «شراب» بوده است که پس از اسلام به خاطر حرام شدن شراب، سفره را به هفت سین تغییر داده اند. اما این کسان توجه نمی کنند که «شراب» واژه ای عربی است و نمی تواند در دوران پیش از اسلام کاربرد داشته باشد.

هفت سین های نوروزی سرسری برگزیده نشده اند. نکته درخور نگرش درباره هفت سین های باستانی و کهن که از زمان باستان تا امروز از سوی نیاکان ما بر خوان نوروزی می نهادند این است که "هفت سین" باید دارای این پنج ویژگی باشند:

۱ - نام آن ها پارسی باشد.

۲ - با بند واژه (حرف) سین آغاز شود.

۳ - دارای ریشه گیاهی باشد.

۴ - خوردنی باشد.

۵ - نام آن ها از واژه های ترکیبی (مانند سبزی پلو - سیرترشی - سیب زمینی و مانند آن ها) ساخته نشده باشد.
با نگرش به پنج بند بالا می بینیم که "سیب، سیر، سماغ، سرکه، سمنو، سبزی (یا سبزه)، و سنجد" همه دارای این پنج ویژگی هستند.
بر این پایه:

- سنبل (نه خوراکی است و نه پارسی - تازی است)

- سکه (نه خوراکی است و نه پارسی - تازی است)

- سماور (نه خوراکی است و نه پارسی - روسی است)

با نگرش به آن چه آمد، در بیست میلیون واژه های پارسی نمی توان هشتمی را برای هفت سین های نوروزی پیدا کرد که دارای این پنج ویژگی باشد.

باید افزود که هر یک از سین های هفت سین نماد یکی از سپنتا های (هفت ابر فرشته) کیش زرتشت هستند:

- سیر نماد اهورامزدا

- سبزه فرشته اردی بهشت، نماد آب های پاک

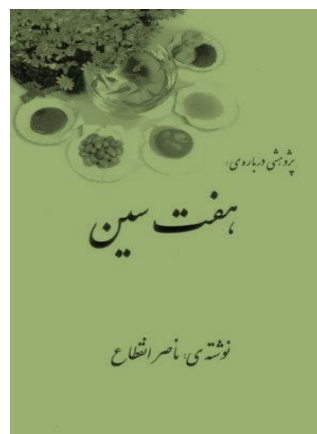
- سیب فرشته سپندارمذ، فرشته زن، نماد بارداری و پرستاری

- سنجد فرشته خرداد، نماد دلبستگی

امشا سپنتا (amsha spanta) از سه بخش ساخته شده است: آ (پیشوند منفی ساز) + مشا (از ریشه ی مَر به معنای مردن) + سپنتا (وَر جاوند، مقدس) و در کل به معنای «وَر جاوندان جاویدان»، «مقدسان جاویدان» و «مقدسان نامیران» است. بنابراین امشاسپنتا به معنای «آبرفرشته» نیست. در پارسی نو، گاهی آنان را «مِهین فرشتگان» می گویند که باز هم دقیق نیست. بهتر است همان امشاسپنتا یا «وَر جاوندان جاویدان» بگوییم.



زنده یاد ناصر انقطاع در کنار دکتر سامویل دیان



ناشر: ناصر انقطاع

پخش: شرکت کتاب

شش امشاسپندان عبارت اند از:

وهومن (vohuman) یا «بهمن» به معنای «اندیشه‌ی نیک»

اشه وهیشته (asha vahishta) یا «اردیبهشت» به معنای «بهترین راستی»

خشثره وائیریّه (xshathra vairya) یا «شهریور» به معنای «گزینش نیکو»

سپنته ارمئیتی (spanta armaiti) یا «سپندارمذ» (اسفند) به معنای «آرامش ورجاوند»

هئورواتات (hauvartat) یا «خرداد» به معنای «درستی، تندرستی»

امرتات (amaretat) یا «امرداد» به معنای «بیمرگی»

امشاسپنتای هفتم در اصل «سپنتا مینیو» (spanta mainiyu) «به معنای «خرد ورجاوند» است. این هفت امشاسپنتا جلوه‌ها یا صفت‌های اهورا مزدا بودند. اما گاه به اشتباه امشاسپنتای هفتم را خود اهورا مزدا گفته‌اند. (ن.ک. مقاله‌ی «هفت» نوشته‌ی شادروان دکتر محمد معین). مطمئن نیستم که آیا هفت سین نماینده‌ی هفت امشاسپنتای زرتشتی باشند. برای ارتباط و نمایندگی‌های گفته شده هیچ منبعی یاد نشده است. درباره‌ی خاستگاه نام «هفت سین» نظرهای گوناگونی آورده شده است از جمله:

هفت سین در اصل هفت سینی بوده است، یعنی در هفت سینی چیزهای گذاشته می‌شده و بر سفره نهاده می‌شدند. هفت سین در اصل هفت چین بوده است، یعنی هفت محصول کشاورزی چیده شده.

– **سرکه** فرشته‌ی امرداد، نماد جاودانگی

– **سمنو** فرشته‌ی شهریور، نماد خوار و بار

– **سماغ** فرشته‌ی بهمن، نماد باران (سماغ چون واژه‌ی فارسی است نباید با ق نوشته شود).

آرمان: با سپاس از آقای محمد حسین ابن یوسف که همواره برای پربار ساختن آرمان همت می-گمارد و این نوشته برادر فرهیخته خود زنده یاد برهان ابن یوسف را برای پرونده نروزی فراهم ساخته است.



در جست و جوی نروزی

نوشته زنده یاد

برهان ابن یوسف

نیایان سرفرازمان به شناخت دوگونه هستی رسیده‌اند و از این شناخت، جهان و جهانیان را ارمغانی بس زیبا، ارزانی داشتند. شاید بتوان گفت برای نخستین بار در جهان، این ایرانی آریایی است که با بهره‌گیری از خرد خویش و به یاری اندیشه‌ی نیک و دیگر فروزه‌های زیبا و هستی بخش ایزدی، راه شناسایی پیش گرفت و به شناختی زیبا از هستی رسید و پذیرفت که جهان، آفریده‌ی خرد است و آن را اندیشه‌ای نیک و بی‌آغاز و انجام پدید آورده است.

نیایان ما دوگونه هستی شناختند. هستی آشکار و هستی پنهان. آن چه را دریافت می‌کردند یا می‌دیدند، «هستی آشکار» خواندند و جز آن‌ها را «هستی پنهان». هستی پنهان از دید آنان در گونه‌ای برابری (معادله) جای می‌گرفت که اکنون می‌توان چنین باز تاباش کرد:

هستی پنهان = خرد X زمان X نیرو

هستی پنهان از دید آنان «کهن» است و دیرپا یا به گفته‌ی بیگانگان «قدیم». همان گونه که؛ هستی دار، هستی بخش و هستی بان را که به نام‌های گوناگون: مهر، میترا، ژروان، اهورا، مزدا، اهورامزدا، مزداهورا، دادار، خدا و ... یاد کرده‌اند.

هستی آشکار نمونه‌ای است از پدیده‌های زیبای ایزدی و یا هستی پنهان. نیایان ایرانی آریایی مان بر این اندیشه و باورند که جهان و آن چه در آن است، در شش گاه پدید آمده است. زمان‌هایی که به بزرگداشت‌اش، آیین‌های ویژه‌ای به نام: گاهنبار یا گهنبار، برگزار می‌کردند و هنوز هم میتراپان و بهدینان (زرتشتیان)، آن‌ها را گرامی می‌دارند و برگزار می‌کنند. به ویژه ایرانیان بهدین.

نوروز، روزی است که نیاگان مان در آن روز به بزرگداشت پایان کار آفرینش و یا به گفته‌ای دیگر، آفرینش هستی آشکار، جشن می‌گرفتند.

نوروز، روز نو گیتی

بهار در کشور دیرپایمان ایران، از ویژگی‌هایی برخوردار است که زیست و یا زندگی دوباره‌ی گیتی، یکی از این ویژگی‌هاست. نوروز، نخستین روز بهار است. از این روست که آن را روز نو گیتی نیز خوانده‌اند. بدان گونه که نیاگان ما باور داشتند هر گیاهی که در نوروز گونه‌ای زندگی تازه نداشته باشد، مرده است و چیزی جز هیزم نیست! با پذیرش این باورست که آنان به بزرگداشت نو شدن گیتی، جشن برپا می‌داشتند.

در این جا باید یادآور شویم که ایرانیان از گذشته‌های دور و دراز، برای دو جهان شاید به یک اندازه ارزش می‌شناختند. همان گونه که به تن، جان و روان ارج می‌نهادند.

گیتی از دید نیاگان آریایی مان به همان اندازه که زیباست برخوردار از ارزش و مایه است و باید از آن بهره گرفت، در زیبایی اش کوشا بود و از ویژگی‌هایش برخوردار. بدان گونه که بتوان با برخورداری از دستمایه‌های جهان زودگذر، به نوسازی گیتی پرداخت و زیبایی را جاودانه ساخت.

نوروز و مردم

ایرانیان باور دارند که نوروز را باید گرامی داشت. زیرا «نوروز، روز آفرینش نخستین مرد جهان است.» گویند: کیومرث، نخستین مرد جهان، مردی است که در نوروز هستی آشکار یافت. و مردمان بالاترین پدیده‌ی هستی از دید ایرانی‌اند.

راستی اگر به شکوه آفرینش بالاترین پدیده‌ی هستی، جشنی برگزار کنند، کاری بزرگ انجام نداده‌اند؟

نوروز، روزی ایزدی

ایرانیان برای هریک از روزهای سی‌گانه‌ی دوازده ماه خورشیدی، نامی شناخته بودند. نام‌هایی که با «اورمزد» آغاز می‌شود. روزی که نامیده به نام «اهورامزدا» سرور دانا، هستی دار، هستی بان، هستی بخش، دادار، مهربان، بخشنده و ... است. پس نخستین روز سال، نامیده به نام هستی دار شده و روزی است ایزدی.

نوروز و روان

نوروز، سرآغاز نخستین ماه ایرانی یا فروردین است. فروردین، ماهی است ویژه‌ی فروهران. در این ماه فروهر روان در گذشتگان به جهان گیتایی (مادی) باز می‌گردند و گواه اندیشه، گفتار و کردار بازماندگان خویش می‌شوند. از

آن جا که از دید پیشینیان، روان برتری چشمگیری بر جان و تن دارد و از سویی، زندگانی جاویدی برای روان می شناختند، به بزرگداشت بازگشت روان به جهان گیتی، دو جشن بزرگ برپا می داشتند که یکی نوروز بود و دیگری فَرْدُگ که از آن به جشن روان نیز، یاد می شود و زمان برگزاری اش نوزدهم فروردین و یا فروردین روز از ماه فروردین است. هنوز هم مهربان و بهدینان به برگزاری این جشن می پردازند.

نوروز و سرگذشت

در سرگذشت دور و دراز ایران یادها داریم و یادبودها که به بزرگداشت هر یک، آیین هایی ویژه برگزار شده است چونان «جشن سده» که گویند یکی از انگیزه های برگزاری اش، پیدایش آتش است.

می گویند و باور دارند که کیومرس، نیای بزرگ مردمان و نخستین پادشاه جهان، روز اورمزد از ماه فروردین و یا نخستین روز سال خورشیدی، تاج برسر نهاد و به بزرگداشت برگزاری این آیین، آن روز را روز نو و یا نوروز نامیدند و از آن پس، هر سال به یادآوری و بزرگداشت اش، جشن برپا ساختند.

همچنین گویند جمشید، یکی از پادشاهان بزرگ پیشدادی، در نخستین روز سال و یا نوروز، تاج برسر نهاد و ایرانیان این روز را همواره به یاد و بزرگداشت او و تاجگذاری اش، گرامی داشتند.

از سوی دیگر، ایرانیان نوروز باستانی خود را نوروز جمشیدی نیز گفته اند و بر این اندیشه و باورند که برگزاری آیین باشکوه نوروز، به خواست، دستور و پی گیری جمشید شاه، شاهنشاه پیشدادی انجام یافت و تا سال ها پیش، ایرانیان از نوروز به «نوروز جمشیدی» نیز یاد می کردند.

نوروز به باور گروهی از ایرانیان، یکی از یادبودهای زرتشت است. و بر این باورند که زرتشت برای نخستین بار به روشن کردن چگونگی گردش زمین، به گرد خورشید پرداخت و سال خورشیدی را شناخت. سالی که نخستین روزش را نوروز نام نهاده ایم.

... و به گاه سرگذشتی، از نوروز به نوروز جلالی نیز یاد کرده اند و باور دارند که، به زمان پادشاهی جلال الدین ملک شاه سلجوقی، دانشمندان به روشن کردن چگونگی سال خورشیدی کمر بستند و به سرپرستی تکدانه فرزانه ایرانی خیام، گاه شماری پدید آوردند که درست ترین گاه شمار تا روزگار ماست.

از آن پس تا کنون، دست مایه ی گاه شماری ما، همان پژوهش پر ارج خیام و دیگر دانشمندان روزگار اوست.

به روزگار ما، گاه شمار کشوری، همان گاه شماری شد که از خیام و روزگار ملک شاه سلجوقی به یادگار مانده است و سال، سال خورشیدی و نخستین روز همان نوروز برگزیده شد.

نوروز و افسانه ها

از آن جا که ایرانیان برای نوروز ارجی فراوان و پایگاهی بلند می‌دانستند، به راه جاویدی‌اش کوشش‌ها داشتند. کوشش‌هایی که سرانجام ردپای‌اش را در افسانه‌ها و داستان‌ها، باید جستجو کرد.

نیایان سرفرازمان، افسانه و داستان را بهترین پیاله، قالب (قالب) و یا چارچوبی به شمار می‌آوردند که در آن‌ها به زیباترین گونه‌ای اندیشه را می‌توان جای داد، بازتاب کرد، پاسداری نمود و دیگران را ارزانی داشت. امید آن که روزی پژوهندگان ایرانی، بتوانند به پژوهشی ژرف پیرامون نوروز در افسانه‌ها پردازند و ایرانیان و دوستداران فرهنگ ایران را، ارمغان سازند. در این جا برای نمونه، به یادآوری نکته‌ای می‌پردازم که امیدوارم دلنشین باشد.

نوروز و جام جهان بین

در سرگذشت‌ها برای نخستین بار با جام جم در گزارش رویدادهای روزگار جمشید شاه پیشدادی، رویاروی می‌شویم. جام جم، جامی است که گویند جمشید شاه دیدنی‌ها را در آن می‌دید و از دیدار خویش، مردمان را چیزها ارزانی می‌داشت. پس آن گاه به روزگار شاهنشاهی کیانیان و به زمان فرمانروایی کیخسرو با جامی دیگر رویاروی هستیم. جامی که از آن به جام جهان بین یاد شده است.

فردوسی در آن جا که به گزارش سرگذشت بیژن و منیژه می‌پردازد، یادی زیبا از جام جهان بین دارد. این همان جامی است که شاهنشاه کیانی بامداد نوروز در آن می‌نگرد و آشکارا می‌بیند که بیژن زنده است و در چاهی گرفتار و جام جهان بین نماد (مظهر) سازمانی است پنهانی که هموندانش (اعضاء) همه‌ی کوشش سازنده‌ی خویش را برای راه فراهم آوردن آسایش مردمان و پیشرفت ایران کار می‌بردند. این سازمان، گویا همان سازمانی است که به روزگار شاهنشاهی هخامنشیان، هموندانش چشم و گوش شاهنشاه خوانده می‌شدند.

اگر با دیدی راستین به شاهنامه فردوسی، شناسنامه و کارنامه‌ی ایران و ایرانی بنگریم، آشکارا می‌بینیم که پیش از برگزاری آیین نوروز، گزارش‌های سالانه‌ی سازمان جام جهان بین به شاهنشاه داده می‌شد. آن گاه این شاهنشاه بود که به بازتاب فرمان‌های گوناگونی می‌پرداخت که هر یک آسایش بخش‌تن، جان و روان مردمان بود. برای نمونه دیدیم که در پی گزارش سازمان جام جهان بین، کار یافتن بیژن پایان یافت و رهایی‌اش از زندان و سیه چال، به کوشش سازنده‌ی رستم و دیگر پهلوانان ایران، فرجام نیک گرفت.

جام جهان بین در رهگذر ادب پارسی و یا بهتر گوئیم، فرهنگ ایران، جایگاهی بس پر ارج دارد. شاید بتوان آن را، آئینه‌ی نهاد پاک و سرشت تابناک مردمان دانست. آئینه‌ی پاکیزه‌ای که ارمغان هستی دار جهان است.

به سخن تکدانه اندیشمند ایرانی پیر پارس، حافظ، گوش جان فرا می‌دهیم:

گفتم این جام جهان بین، به تو کی داد حکیم؟! گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد راستی آیا آن زمان فرا نرسیده است که ایرانی بتواند به فرمان درون و با بهره گیری از دست مایه‌های پر ارج فرهنگی خویش، زنگار سیاه خود گم کردگی، از چهره‌ی آینه‌ی نهاد و جام جهان بین دل پاک کند؟!

نوروز و هزاره ها

بی گمان نوروز، از هزاره‌های زودگذر و دیر پای گذشته، برگزار می شده است. با این همه باید گفت: از آن زمان که مردمان نوشتن آغاز کردند، جسته و گریخته، یادهایی از نوروز در ایران داریم.

برای راه یابی به نوروز، و چگونگی برگزاری این آیین با فر و شکوه، اگر بایگانی نوشته نتواند به دلخواه یاری مان کند، می توان از بایگانی پر ارج دل‌ها و سپس خاک، به ویژه خاک ایران زمین، یاری گرفت.

در مانده‌های باستانی که از روزگار شاهنشاهی هخامنشیان، برایمان به یادبود مانده است، رد پای زیبا و باشکوه از برگزاری جشن‌ها می توان یافت، به ویژه در کاخ آیینی تخت جمشید، در این کاخ باشکوه، نگاره‌های ماندگاری از بیست و پنج سده پیش می بینیم که یادآور برگزاری آیین‌های خجسته‌ی آن روزگار است.

بیگانگان، به ویژه یونانیان، از برگزاری این آیین‌ها نشانه‌هایی دست داده‌اند که باید آن‌ها را شناسایی کرد و به فرزندان ایران ارزانی داشت. شورشخانه از پارت‌ها (اشکانیان) که چیزی گرداگرد چهار صد سال در ایران شاهنشاهی داشتند، یادها و یادبودهای چندانی نداریم! با این همه، اگر روزی فرزندان ایران، به بررسی مانده‌های باستانی و بایگانی خاک ایران، دست یازند، گوشه‌های تاریک سرگذشت ما روشن می شود و بهتر می توانیم، در پناه آن روشنی، راه زندگی یابیم.

خوشبختانه از ساسانیان گزارش‌ها و یادبود هایی فراوان داریم که می تواند یادآور برگزاری نوروز، در کاخ شاهنشاهان آن دودمان باشد.

نوروز پس از ساسانیان

با آمدن تازیان به ایران، مردم نمی توانستند یک شبه از یادهای هزاران ساله‌ی خود دست کشند، و خوشبختانه دست بر نداشتند. همان گونه که اکنون پس از گذشت چهارده سده، هنوز نوروز به بهترین گونه و باشکوه بسیار برگزار می شود.

نیک می دانید که سلمان پارسی از یاران پیامبر، موبد یا موبدزاده‌ی ایرانی است و اوست که رد پای اندیشه اش را در اسلام، آشکارا می توان دید. یکی از نخستین گوشزدهایی که سرگذشت نویسان، از نوروز پس از ساسانیان

دارند، این است که روزی سلمان پارسی شست و شوی کرده، پوشش پاک پوشیده و بوی خوش به کار برده، به دیدار پیامبر اسلام می‌رود. پیامبر از انگیزه‌ی آن چگونگی و بوی خوش، جویا می‌شود. سلمان گوشزدی به برگزاری آیین نوروز می‌کند و پیامبر در پاسخ، فرازمانی کوتاه دارد که در آن واژه‌ی نوروز را به کار می‌برد. گویند واژه‌ی نوروز تنها واژه‌ی پارسی است که پیامبر اسلام می‌دانست و کار می‌برد. (نگذریم از این که، به پژوهش دانشمندان ایرانی و مصری، در قرآن واژه‌ی پارسی فراوان است).

نوروز و اسلام

ایرانیان برای نگاهبانی از ویژگی‌های فرهنگ پر بر و بار خویش، کوشش‌ها داشتند و از جان گذشتگی‌ها نشان دادند. آنان همواره به دنبال دستاویزی بودند، تا ویژگی‌های آیین کهن خویش را نگاه دارند. سرگذشت نویسان بر این گفته‌اند که،

• آدم روز نوروز زندگی یافت ...

• پیامبر اسلام در نوروز علی را به جانشینی خود برگزید.

برای آن که از این گونه دست‌مایه‌ها، چیزی دست داده باشیم، به یادآوری یکی چند نمونه از نوشته‌های بر جای مانده می‌پردازیم، و نوروز و اسلام را با این یادآوری پایان می‌دهیم.

مجلسی در نامه‌ای زیر نام «السماء والعالم» به گفته‌ی امام صادق چنین آورده است: در آغاز فروردین آدم آفریده شد و آن روز فرخنده‌ای است برای طلب حاجات، برآورده شدن آرزوها و دیدن پادشاهان و کسب دانش و زناشویی و مسافرت کردن و خرید و فروش نمودن و ...

در آن روز خجسته، بیماران رو به بهبودی می‌گذارند و نوزادها به آسانی تولد می‌یابند و روزی‌ها فراوان می‌شود.

همچنان امام می‌افزاید: ... در روز «نوروز» خوب شست و شوی کنید و خود را پاک نگاه دارید و بهترین جامه‌ها را بپوشید. بوهای خوش کار برید و سپاس خدای را به جای آورید. زیرا در آن روز پیامبر اسلام در دشت غدیر خم، برای ولایت علی علیه‌السلام از مردم بیعت گرفت و در آن روز حضرت علی به مردم نهروان غالب شد....

مجلسی در همین نامه از «امام موسی بن جعفر» سخنی پیرامون «نوروز» باز می‌گوید و آن این که این روز نوروز بسیار قدیمی است. روز نوروز، خدا از بندگان پیمان گرفت تا او را پرستش کنند و برای او شریک قایل نشوند و به آیین فرستادگان‌اش در آیند و دستورشان را بپذیرند و آن را اجرا نمایند.

آن روز «نوروز» نخستین روزی است که خورشید بتایید و بادهای بار دهنده وزیدن گرفت و گل‌های روی زمین به وجود آمد. آن روز «نوروز» روزی است که جبریل بر پیغمبر اسلام نازل شد. ... و آن «نوروز» روزی است که پیغمبر اسلام حضرت علی را بالای دوش گرفت تا بت‌های قریش را که در خانه‌ی کعبه بود، از بالا به پایین انداخت.

در همین نوشته‌ی مجلسی، شاید هم به انگیزه‌ی پی‌گیری برگزاری آیین نوروز چنین آمده است: ... و در این روز «نوروز» امام دوازدهم که از دیده‌ها پنهان است ظاهر می‌شود و خداوند او را یاری می‌کند.

پیش درآمد نوروز

به نوروز مان باز می‌گردیم و به گزارشی از پیش درآمد نوروز می‌پردازیم: گروهی برگزاری آیین پرشکوه سده را، نخستین پیش درآمد نوروز می‌دانند. سده در دهمین روز بهمن ماه و یا پنجاه شبانه روز پیش از نوروز برگزار می‌گردد. گروهی دیگر، آمدن آتش افروزان را نخستین پیش درآمد نوروز به شمار می‌آورند.

آتش افروز مردی بود هنرمند که پیام‌آور نوروز بود و بیشتر از روستا به شهر می‌آمد. این آتش‌افروزان و مردان شادی‌بخش، سرانجام به روزگار ما، جای خود را به «حاجی فیروز» دادند! آتش افروزان مردان هنرمندی بودند که با هنرهای گوناگون و ساز و آواز، رو سوی شهرها داشتند و به سرگرم کردن مردمان می‌پرداختند و جویای آمادگی آنان برای برگزاری بزرگ‌ترین رویداد آیینی سال بودند. آتش افروزان را تا چهار پنج روز پیش از نوروز می‌دیدند. سپس گویی کارشان فرجامی نیک یافته بود که دیگر کسی را توان دیدن آنان نبود! چه بی‌گمان این مردان هنرمند نیز خود می‌بایست آماده‌ی برگزاری نوروز خویش و خانواده شوند.

نوروز، سبزی و خرمی

ایرانی پیوندی دیرین و دیرپا با گیتی و سبزی و خرمی دارد. پیوندی که پیشینه‌اش به درازای سرگذشت گات‌ها کهن‌ترین سرود جهان و سروده‌ی زیبای زرتشت است. زرتشت به پیوند و پیوستن مردمان به زمین می‌اندیشید و کشت و کار و کشاورزی و دام‌داری را پیشنهاد می‌کرد. ما این پیشنهاد را به زیباترین گونه‌ای در رهگذر زندگی گات‌ها می‌بینیم. یکی از زیباترین پیش درآمدهای نوروز، سبز کردن و رویاندن گیاهان گوناگونی است که هر یک به گونه‌ای، مردمان و جانوران را سود رسان است.

نوروز آیینی است همگانی. آیینی که در سرتاسر ایران بزرگ و همیشه جاویدمان برگزار می‌شد و می‌شود. از کلبه‌ی چوپانان و خانه‌ی گلین روستاییان گرفته تا کاخ شاهنشاهان، همه جا رد پای نوروز را، می‌دید. اگر توده‌ی مردم به آب ریختن و سبز کردن دانه‌ها و رستی‌هایی چون گندم، جو، نخود، ماش، و ... می‌پرداختند. در کاخ

شاهنشاهان ساسانی نیز گواه بودی که چه گونه هفت رستنی که نیاز مردم و دام بود، بر روی استوانه‌هایی (ستون‌هایی) گلین کاشته می‌شد، تا به هنگام برگزاری آیین نوروز، سبز و خرم باشد و رسته.

بد نیست در این جا گوشزدی نیز به انگیزه‌ی رستن هفت رستنی کنیم، که بر سر سفره‌ی هر ایرانی و به هنگام نوروز دیده می‌شد. کشور ایران، از دیرگاه، کشوری کشاورزی بود و کشاورزی و دام‌داری، از ارجی بسیار و پایگاهی بلند و گاه دینی برخوردار می‌گشت. برای آن که دست‌اندرکاران سازمان‌های گوناگون کشوری، آمادگی گسترده‌ای برای برآوردن نیازهای خوراکی مردم داشته باشند، پیش از نوروز، به سبز کردن دانه‌هایی می‌پرداختند که به آن‌ها نیاز داشتند و چگونگی رستن دانه‌ها را همراه با پیش‌بینی سال کشاورزی تازه، به آگاهی دیوان سالاران و دست‌اندرکاران کشور می‌رساندند تا اگر پیش‌بینی کمبود خوراک، در بخشی از ایران گسترده آن روزگار دارند، از دانه‌های انبار شده و یا دست‌آمده‌ی دیگر استان‌ها، شهرستان‌ها و یا دیگر بخش‌های کشور، از میان بردارند و کار خوراک مردم را سامان بخشند. هم اکنون نیز، پس از گذشت هزاره‌ها، مردم کشورمان به سبز کردن سبزه‌های گوناگون می‌پردازند تا خوان «سفره‌ نوروزی» خود را سبزی و خرمی ویژه‌ای بخشند.

نوروز و پاکیزگی

پیش از نوروز، خانه‌داران به رُفت و روب و پاکیزه کردن کاشانه و خانه‌ی خویش می‌پرداختند و براین اندیشه بودند که روان درگذشتگان و یا بهتر گوییم، فروهر درگذشتگان، پیش از نوروز، به جهان خاکی باز می‌گردند و گواه زیست و زندگی بازماندگان خویش هستند. فروهرهای پاک روان مردمان، جويا و خواستار جایگاهی پاک و پاکیزه‌اند. از این روست که خانه‌داران به رفت و روب می‌پردازند و خانه را تر و تازه می‌کنند و هر بامداد، پیش از برآمدن خورشید و پس از پاکیزه کردن زمین، آب می‌پاشند، به ویژه روزهای پیش از نوروز، و روزهای فروردین که ماه فروهرهاست.

نوروز و آتش

از آن روی که ایرانیان آتش را یکی از باارزش‌ترین داده‌های ایزدی به شمار می‌آوردند، به هنگام برگزاری آیین‌های گوناگون به آتش‌افروزی و روشن کردن آتش می‌پرداختند و یا به گونه‌ای از آتش بهره می‌گرفتند. بی‌گمان باید پذیرفت که بهره‌گیری، نگاهبانی و بزرگداشت آتش، یکی از ویژگی‌های کهن ایرانیان است.

اگر امروز نیز به پژوهش و بررسی کوتاهی پیرامون آتش و بستگی زیست و زندگی با آتش پردازیم، می‌توانیم به شناخت ارزش فراوان این پدیده‌ی هستی‌بخش و گرمی‌افزای رسیم. به جاست که در برابر آتش به کرنش پردازیم و آن را گرامی داریم.

با فرو رفتن خورشید شامگاهی واپسین روز سال، ایرانیان به آتش افروزی در کوی و برزن و خانه و کاشانه ی خود می پرداختند. بدان گونه که اگر کسی از بیرون شهر به درون می آمد، شهر را یک پارچه روشن می دید.

از آتش شب نوروز سرگذشت ها داریم و گاه به این نکته بر می خوریم که آتش شب نوروز تا بامدادان و آغاز سال نو نگاهداری می شد.

چهارشنبه سوری!

می دانیم که در کهن روزگاران، ایرانیان هفته و روزهایی به نام شنبه و یک شنبه و ... نداشتند، تا روز چهارشنبه پایان سالش را آتش افروزی کنند! آنان در سال دوازده ماه داشتند که هر ماه سی روز داشت و هر روز برای خود نامی. روشن است که رد پای چهارشنبه سوری را می توان در آتش افروزی شب نوروز پی گرفت، که کم کم در روزگار پس از اسلام جایی برای خود به نام «شب چهارشنبه سوری» باز کرده است.

آتش نوروزی، آتشی است که مردمان با پدید آمدن تاریکی شامگاه در واپسین شب سال روشن می کردند و تا برآمدن مهر، بر بالای بام خانه ها روشن بود و سپس پایان می یافت. گذشته از آن، به سفره ی نوروزی آتش و آتش دان جلوه ای بی مانند می داد.

خوان نوروزی

سفره ی نوروزی یکی از رنگین ترین سفره های ایرانیان به شمار می آید. در این سفره، گذشته از خوراکی ها، آشامیدنی ها، میوه ها، سبزی ها، تخم مرغ سپید و گاه رنگین، آیین، گلاب، زر، سیم و هُنا جای داشت. بد نیست این نکته را یادآور شوم که رنگ موی ایرانیان به ویژه کردها قرمز بود و گروهی برای قرمز کردن موی خود، از هُنا بهره می گرفتند. پاره ای از آنان ناخن ها و دست های خود را با هُنا رنگ می زدند. چنان که این کار هنوز در میان پاره ای از روستاییان و کوچیان دیده می شود.

در سفره نوروزی گذشته از آن چه برشمردیم، دانه های سبز شده چون گندم، جو، ماش و ... شاخه ای از سرو و مُورد می دیدیم که هر یک به سبزی و خرمی سفره می افزود و اوستا، کهن نامه ی دینی ایرانیان بر بالای سفره، جایگاه ویژه ای داشت ... و از آن گاه که شاهنامه ی فردوسی هستی گرفت، به هنگام آغاز سال نو، جایگاهی بلند در سفره یافت. برای سبز کردن دانه های گیاهی، شیوه های گوناگونی کار می رفت و گاه کوزه هایی می دیدیم که گرداگردش دانه های شاهی (تره تیزک) نخود و ماش رویانده بودند.

آب نیز یکی از مایه‌هایی است که می‌بایست در سفره نوروزی باشد. «آب از دید مهربان و ایرانیان مهری ارجی فراوان داشت و در مهرآبه‌های آنان، با آب رویاروی هستیم.» درون آب یک یا چند ماهی زیبا و رنگی می‌انداختند که نشان از جنبش دارد و پس از پایان آیین نوروزی ماهی‌ها را در آب‌های روان یا آبگیرها رها می‌کردند.

نوروز و شست و شوی نهان و آشکار

نوروز تنها یک جشن و یا آیین ساده و زودگذر نیست. آن را آغاز زندگی دوباره‌ی گیتی باید دانست، و همان‌گونه که پیش از این یادآور شدیم، در این روز فروهر روان درگذشتگان به جهان ما باز می‌گردند. پس اگر برای پیشباز چنین روزی به شست و شوی نهان و آشکار خود پردازم، کاری درست کرده‌ایم.

پدران فرمندان، در آغاز سال نو شست و شوی می‌کردند. بهترین و پاکیزه‌ترین پوشش را می‌پوشیدند. خوش بو کننده به خود می‌زدند و پاک و پاکیزه و زنگار از دل غم گرفته، نوروز را گرمی می‌داشتند. گذاشتن آینه در خوان نوروزی، یادآور این نکته است که با دیدن چهره خود در آن، پاکیزگی را گواه می‌شدند و در خویشتن نگرستن را ...

گذاشتن آینه، جام می و گلاب، همه برای این بود که می شد یک جا درون و بیرون را در آن‌ها دید.

نوروز و نوا

برگزاری آیین‌های گوناگون به ویژه جشن‌ها، همواره با ساز و نوا همراه بوده است. نیاگان سرفرازمان پگاه نوروز، همان‌گونه که آتش بر بام‌ها زبانه می‌کشید، با بهره‌گیری از سرودهای آهنگین، زیبا و سازنده‌ی گات‌ها، کهن ترین سرود جهان، زمزمه‌کنان، پیام زرتشت را به گوش جان همگان می‌رساندند. این کار تاکنون جسته و گریخته انجام می‌گیرد. به ویژه ایرانیان بهدین روستاهای گرداگرد کرمان و یزد، همواره خود را سرفراز به آن می‌دانند که بامداد نوروز، بر فراز خانه‌ی خود، بخش‌هایی از اوستا را زمزمه کنند و کم‌کم آوای خویش، بلند دارند، آن اندازه بلند که بتوانند در نوای آهنگین خویش پیام زرتشت را گسترش دهند. افسوس که این روش دارد از میان می‌رود! هم‌زمان با انجام این بخش از برنامه‌ی نوروزی، خوراک آتش به آتش فروزان ارمغان می‌شود و بوی خوش، همه جا را فرا می‌گیرد ... اینک همه چیز آماده‌ی برگزاری آیین ویژه‌ی نوروزی است.

برای آن که بدانیم نیاگان با فر و شکوه‌مان چگونه نوروز را برگزار می‌کردند، باید به کنار سفره‌ی ایرانیان بهدین (زرتشتی) به ویژه روستا نشینان گرداگرد یزد و کرمان رویم. امیدوارم این سرفرازی را داشته باشم که از دیده‌ها، شنیده‌ها و خوانده‌هایم پیرامون برگزاری آیین نوروز ارمغانی زیبا، شما را ارزانی دارم.

نوروز در خانه

در کشورمان ایران، یاخته (سلول) بافت اندام زنده‌ی مردمی، دوده (اجاق) است. دوده‌ای که گرداگردش هموندان (اعضاء) خانواده سر می‌برند. پس باید خانواده را بنیادی با ارزش و پا برجا از دید ایرانی به شمار آورد. در نوروز و یا به هنگام گردش سال و آغاز سال تازه، همه‌ی هموندان خانواده کوچک و بزرگ، پاک و پاکیزه، شست و شوی کرده و پوشش نو یا شسته و پاک پوشیده، گرداگرد سفره‌ی نوروزی اند و آماده‌ی برگزاری آیین سال نو.

آتش آتشدان، روشنی ویژه‌ای به گرداگرد خود می‌افشاند و بوی خوش، گوشه و کنار جایگاه برگزاری آیین را فرا گرفته است. لاله‌ها روشن و گلدان‌ها پر از گل و شاخه‌های سبز و خرم سرو و مُورد، زیبایی ویژه‌ای دارد. آن چه از نوشیدنی و خوردنی دست آورده شود، به زیباترین گونه‌ای آرایش یافته و در سفره‌ی نوروزی نهاده شده است. دانه‌های سبز شده، زیبایی چشمگیری به سفره‌ی نوروز می‌دهد. همه چیز آماده برگزاری آیین ویژه‌ی نوروزی است. از آن جا که ایرانیان برای بزرگان خود پایگاه بلندی می‌شناسند، برگزاری آیین نوروز را بزرگ خانواده انجام می‌دهد.

آیین با خواندن سرودهایی از اوستا آغاز می‌شود. سرود خوانان به نیایش هستی‌دار، هستی بخش و هستی بان جهان می‌پردازند و خدای یگانه‌ی خود را سپاس می‌گویند و ستایش می‌کنند. درین آیین همان گونه که بزرگ خانواده سرگرم خواندن سرودهای کهن ایرانی است، دیگران او را همراهان و بدین گونه آیین نوروزی را آغاز می‌کنند. همگان به یکدیگر شادباش می‌گویند و سال نو را با ارمغان کردن شاخه‌های سبز و خرم سرو یا مورد و یا شاخه‌ی گل آغاز می‌کنند.

گردش زیبای آیین و ارمغان گلاب، یکی دیگر از برنامه‌های آغازی آیین نوروزی است. تا آن جا که به یاد دارم، یکی از خانم‌های خانه که آیین در دست چپ دارد و تنگ بلورین گلاب در دست راست، در برابر یکایک باشندگان (حضرار) می‌ایستد و شادباش می‌گوید. چه زیباست، شهر، استان، کشور، کشوداران و سرانجام بزرگ‌ترین پدیده‌ی هستی که همان مردم است.

از کوچک و بزرگ به پاسخ شادباش می‌پردازند و آیین به دست چپ می‌گیرند و با دست راست گلاب ارمغانی خانم را به چهره می‌پاشند و سپس با شادمانی و بهترین آرزوها، آیین را به آیین دار باز می‌سپارند. هم زمان با گردش آیین و گلاب‌پاشی، هر کدام از باشندگان شیرینی سپیدی به شیرین‌کامی، در دهان می‌گذارند و نزد بزرگ خانواده که بر بالای سفره‌ی نوروزی جایگزین شده است، می‌روند و شادباش سال نو می‌گویند. و او همگان را نوروزی‌هایی می‌دهد. واپسین بخش از نخستین برنامه‌ی نوروزی، بهره‌گیری از نوشیدنی‌ها و خوراکی

هایی است که بر سر سفره نوروزی چیده شده است و گاه خوردن شیر برنجی است که به هنگام گردش سال، در کار پخت و پز بود.

گشت و گذار نوروزی

پس از پایان نخستین بخش، بزرگ خانواده و دیگران از خانه بیرون می‌روند و گشت و گذار نوروزی را آغاز می‌کنند. اگر در سال گذشته خویشاوند، دوست و یا آشنایی از آنان در گذشته باشد، برای شادی روان در گذشته و همراهی با بازماندگان، نخست به دیدار از آنان می‌پردازند و گرنه، همه راهی آدریان یا نیایشگاه می‌شوند. جایی که از آن به آتشکده نیز یاد می‌شود.

در نیایشگاه، همگان در کنار یکدیگر و رو یا روی آتش، به نیایش یزدان بزرگ می‌پردازند و گاه سرودهایی از گات‌ها و یا دیگر بخش‌های اوستا می‌خوانند و با شادی و شادمانی از نیایشگاه بیرون می‌آیند.

سفره‌ی نوروزی در همه‌ی خانه‌های ایرانیان، از یک ویژگی برخوردار است. بدان گونه که می‌توان گفت: «نادر و دارا، برخوردار از یک سفره‌اند». بگذریم از چگونگی آرایش سفره و فراوانی‌اش. در کاخ شاهنشاهان ایرانی، به ویژه ساسانیان که از آنان یادها و یادبودها بیشتر در دست داریم، نوروز با شکوهی فراوان برگزار شده است.

نوروز در کاخ ساسانی

پس از آغاز سال نو، پیشوای دینی که از او به موبد موبدان و یا موبدان موبد یاد می‌شد، همراه با جوانی زیبا، نیک اندیش، نیک گفتار و نیک کردار، به کاخ شاهنشاهی پا می‌گذاشتند و در می‌کوبیدند و جوان با آوایی خوش، بانگ بر می‌آورد و سخنی زیبا داشت.

شاهنشاه ساسانی به پیشباز می‌آمد و با آوایی رسا به سخن می‌پرداخت و این گونه پرسش‌هایی داشت: کیستی؟ از کجا می‌آیی؟ جوان نیک اندیش، نیک گفتار و نیک کردار، با بهره‌گیری از آموزش راستینی که دیده بود، پاسخ‌هایی زیبا و سازنده می‌داد. بدبختانه در این تنگنای زمان نه پاسخ‌ها را به یاد دارم و نه دست مایه ای در دست که از آن بهره گیرم!

شاهنشاه ساسانی پس از این گفت و گوی کوتاه، جوان و پیشوای دینی را به درون فرا می‌خواند. نخستین کس از مردمان که با شاهنشاه رو یا روی می‌شد، پیشوای دینی یا موبدان موبد بود که در پوشش زیبا و سپیدش بار می‌یافت. او به هنگام باریابی، جام زرین پُر می، انگشتی، زر و سیم خسروانی، سبزی، شمشیر، تیر و کمان، ابزار نوشتن، اسب و بازی شکاری همراه داشت. وی پس از نیایش به درگاه یزدان پاک و ستایش ایزدی، به شادباش نوروزی می‌پرداخت و انگیزه‌ی همراه آوردن ارمغان‌ها، یکی پس از دیگری باز می‌گفت که به راستی خود جهانی اندیشه و

آموزش همراه داشت. پیشوای دینی آن گاه رو به شاهنشاه سخنانی داشت که ایرانیان بهدین (زرتشتی)، از آن به آفرینگان خشت‌ریانه یاد می‌کنند و ما آن را به پارسی کنونی یادآور می‌شویم:

شها!

با جشن فروردین، به ماه فروردین.

آزادی گزین، بر یزدان و دین کیان.

دیر زی با خوی هژیر (پسندیده - زیرک).

شاد باش بر تخت زرین.

انوشه خور به جام جمشید و روش کیان.

منش بلند دار.

نیکوکاری و روش داد و راستی نگاه دار.

سرت سبز و جوانی چون خوید (گونه‌ای سبزی).

اسباب کامکار و پیروز به جنگ.

تیغ‌ات روشن و کاری به دشمن.

بازت گیرا و خجسته به شکار.

چنین باد.

چنین تر هم باد.

جشن‌های نوروزی

از کهن روزگاران، از نوروز تا نوزدهمین روز فروردین، ایرانیان چهار جشن بزرگ بر پا می‌داشتند:

۱ - نوروز همگان: گویا این آیین پنج روز به درازا می‌انجامید. در آن مردمان از خرد و کلان، به دیدار از یکدیگر، بزرگان، فرمانفرمایان، فرمانروایان و سرانجام شاهنشاه می‌پرداختند و باری همگانی داشتند.

۲ - زایش زرتشت: در خورداد روز از ماه فروردین و ششمین روز ازین ماه، به انگیزه‌ی زایش زرتشت، جشنی بزرگ بر پا می‌شد. جشنی که هنوز هم بهدینان در ایران و دیگر کشورهای جهان بر پای‌اش می‌دارند.

۳- نوروز ویژگان: درین آیین شاهنشاه به دیدار از کسان، نزدیکان، درباریان و سپاهیان می پرداخت.

۴- فروردین گان (فُردُگ): این جشن، جشن روان نام دارد و به یادبود درگذشتگان و بزرگداشت روان آنان، در فروردین روز از ماه فروردین یا نوزدهم فروردین برگزار می شود. هم اکنون ایرانیان بهدین و دیگر بهدینان جهان، آن را برگزار می کنند.

یادآوری: گروهی از مردمان، جشن های نوروز را تا بیست و یکم نوروز می دانند و گروهی دیگر، این جشن ها را در سیزدهمین روز و یا به گفته ی دیگر، «سیزده به در» پایان یافته به شمار می آورند. به هر روی، به گمان من سیزده به در، چیزی کهن نیست و روزها از دید ایرانی همه و همه خوب است و نیک.

دشواری های برگزاری نوروز

دریغ است از نوروز و برگزاری این آیین پر فر و شکوه سخنی داشته باشیم، بی آن که از دشواری های برگزاری نوروز یادی به میان آوریم و از سخن باز ایستیم. پس از تک و تاز مرگبار تازیان به ایران، تاختنی که با همکاری و یاری تنی چند ایرانی خود گم کرده انجام یافت و به شکست آشکار ایران و ایرانی پایان گرفت. بیگانگان همه ی کوشش خود را کار بردند تا به نبرد با فرهنگ ایران و پدیده های گوناگونش پردازند!

بیگانگان پیروز هرگز خوش نداشتند ایرانیان، چونان گذشته به برگزاری آیین هایی پردازند که یادآور روزگار بزرگی و شکوه شان باشد. از این رو با همه ی نیرو و توان خود، به پیشگیری از برگزاری جشن ها پرداختند!

شگفتا که درین راه، گروهی ایرانی خود گم کرده بیگانگان را رهبری و یا یاری می کردند! با این همه نیاگان سرفرازمان، در کار پاسداری از فرهنگ و ویژگی های فرهنگ جهانگیر خود، کوششی به سزا داشتند. شاید برایتان شگفت انگیز باشد اگر بدانید که ایرانیان نه تنها با پرداخت زر و سیم و ارمغان ها به دستگاه فرمانروایی تازیان بغداد، به برگزاری جشن ها و آیین ها پرداختند، کاری کردند که فرمانروایان تازی، خود نیز برگزار کننده ی آیین های ایرانی و جشن هایی شدند که هزاران سال پیشینه در کشورمان داشت!

بگذارید به بزرگداشت کوشش پی گیر و سازنده ی نیاگان مان در برابر روان جاویدشان سر کرنش فرود آوریم.



«گل اومد، بهار اومد»

برترین ترانه بهاری ایران در
یکصد سال اخیر

مرحمنی حسینی دهکردی

در نوروز سال ۱۳۳۹ خورشیدی ترانه دل‌انگیزی به نام: «گل اومد، بهار اومد» با آهنگی از مجید وفادار و کلام بیژن ترقی با آوای لطیف «پوران شاپوری» از رادیو ایران پخش شد که از نخستین اجرا، دل‌ها و جان‌ها را تسخیر کرد و در یکی دو روز مانند عطری سحرآمیز در تمام نقاط کشور انتشار یافت.

از اواخر دوره قاجاریه که با ورود گرامافون و سپس رادیو به ایران، محیط مناسبی برای رشد و تعالی موسیقی در کشور شکل گرفت، بسیاری از آهنگ‌سازان و ترانه‌سرایان به مناسبت بهار و نوروز، بهاریه‌های دلنشینی خلق کردند که به علت ملودی‌های شادی‌آفرین و اشعار نغز و بدیع، جایگاه ویژه‌ای در گنجینه موسیقی معاصر ایران یافتند که از مشهورترین آنها میتوان از آثار زیر یاد کرد:

نام بهاریه	آهنگ‌ساز	ترانه‌سرا	نخستین خواننده
بهار دلنشین	روح‌اله خالقی	بیژن ترقی	غلامحسین بنان
آمد نوبهار	مهدی خالدی	نواب صفا	دلکش
نسیم فروردین	پرویز یاحقی	بیژن ترقی	مرضیه
پنجره‌ای به باغ گل	پرویز یاحقی	بیژن ترقی	حمیرا

وقتی «گل اومد بهار اومد» منتشر شد، صاحب نظران دریافتند که اثری دلنشین تر از دیگر بهاریه‌ها در عرصه موسیقی ایران درخشیده است.

در آن سال‌ها به منظور حفظ و نگهداری و سلامت زبان فارسی، شورای شعر و موسیقی رادیو به سرپرستی: «دکتر هدایت‌اله نیر سینا»، ادیب و شاعر نامدار، اشعار کلیه تصنیف‌ها و آوازهائی را که قرار بود از رادیو پخش شوند، مورد بررسی قرار میداد و به هیچ‌وجه اجازه نمیدادند که جز زبان فاخر ادبی، کلامی از این رسانه انتشار یابد. به همین جهت در آغاز، ترانه «گل اومد بهار اومد» که به زبان مردم کوچه و بازار بود، اجازه انتشار از رادیو پیدا نکرد.



مجید وفادار



پوران

در نهایت با تلاش و کوشش فراوان خانم پوران که در دستگاههای دولتی نفوذ بسیار داشت، شورای مزبور موافقت کرد که فقط یکبار، آن‌هم روز جمعه این ترانه از رادیو اجرا گردد. اما همان یکبار چنان شور و غوغائی در مردم به وجود آورد که رادیو مجبور شد آنرا بارها و بارها در برنامه‌های مختلف خود پخش کند. زیبایی و ویژگیهای ممتاز و بی‌مانند این ترانه، به واقع نظر همه اقشار جامعه را به خود جلب کرد و در هر جمع و محفل و مجلسی، از لطائف آن سخن در میان بود. در آن ایام نگارنده این سطور با چندتن از دوستان برای تعطیلات نوروزی به گیلان رفته بودیم و هر شب در یکی از شهرهای آن سرزمین بهشتی اقامت می‌کردیم. شگفت آنکه «گل اومد، بهار اومد» قبل از ما به آن دیار رسیده بود و مردم هنردوست در همه‌جا، حتی در پیاده‌رو خیابانها، آنرا زمزمه می‌کردند.

در تاریخ موسیقی ایران غیر از «مرا ببوس» که آن نیز از ساخته‌های مجید وفادار است، اثر آهنگینی را نمی‌شناسیم که مانند این بهاریه دل‌آویز، تا اعماق جامعه نفوذ و رسوخ پیدا کرده باشد. گفتنی است که این تصنیف از نظر ملودی و کلام در حد آثار جاودانه‌ای مانند: «من از روز ازل»، «مرا عاشقی شیدا»، «مرغ سحر»، «سرگشته»، «آزاده»،



دکتر هدایت الله نیر سینا



بیژن ترقی ترانه سرای گل اومد بهار اومد

«سنگ‌خارا»، «دنیای کودکی»، «طاووس»، «بیداد زمان»، «به کنارم بنشین» و دیگر موسیقی‌های آهنگین موفق آن سال‌ها نبود ولی شگفت آنکه از همه آنها بیشتر بر دلها و جانها نشست و مخاطبان بیشتر یافت.

گو اینکه بررسی علل موفقیت یک اثر هنری با معیارهای علمی و فیزیکی و حتی زیبایی‌شناسی، راه به جایی نمی‌برد، معهذا به نظر نگارنده این سطور، عوامل زیر در موفقیت این ترانه تأثیر بسیار به جا نهاد.

۱- کلام ساده و از دل برآمده‌ای که سراسر آن با تصاویر لطیف زندگی عاطفی مردم کوچه و بازار به هم آمیخته و ذره‌ای تکلف و ریا و تظاهر و سخن بی‌مایه در آن دیده نمی‌شود. کلامی که سادگی، ظرافت و سحر و جذابیت چهارپاره‌های «باباطاهر» و فایز دشتستانی و امثال آنها را تداعی می‌کند.

۲- آوای مهربان و تأثیرگذار «پوران» که در بهترین ایام سال، روزهایی که زمین و زمان در اعتدالی ربیعی به سر می‌برند، پاک‌ترین عشق‌ها و شیدائی‌ها را در دل پیر و جوان زنده می‌کند که به گفته «نظامی گنجوی»:

خطا باشد خطا بی‌عشق بازی

چنین فصلی بدین عاشق نوازی

۳- آهنگ جذاب و شادی‌آفرینی که مانند خنده‌های کودکان خردسال، هر شنونده را مسحور می‌کند و این در حالی است که در سراسر این آهنگ کمترین ریتم جلف، سبک و آنچه موسیقی مطربی نام دارد، دیده نمی‌شود.

در باب چگونگی آفرینش این اثر، بیژن ترقی چنین می‌نویسد:

در آستانه فرارسیدن ایام بهار بودیم و دل‌هایمان از شور نشاط و جلوه‌های جوانی، پر و آکنده بود. اشتیاق شنیدن آهنگی نشاط‌انگیز و پرشور و حال ما را از خویش به در می‌کرد.

روزی مجید وفادار، آهنگ‌ساز نامدار با تلفن مرا به خانه خود دعوت کرد که بیژن جون بهار است و همه در انتظار بهاری‌های ناب و خیال‌انگیزند بلند شو و همین حالا خودت را به خانه من برسان که خبرهای خوشی برای تو دارم.

در را که به رویم باز کرد، چشمم به خانم پوران افتاد که با شوق فراوان گفت آقای ترقی تا کی اشعار و ترانه‌های تو را از زبان دیگران بشنویم. دوست دارم بعد از مدتها که از رادیو فاصله داشتم، با شعر و ترانه خوش نقش و نگاری از تو به استقبال بهار برویم. با شنیدن این کلمات آقای وفادار دست به ساز برد و چند ملودی برای ما نواخت. ولی من و خواننده آنها را مناسب روزهای شادی انگیز نوروز ندیدیم. من به وفادار گفتم به نظر شما بهتر نیست آهنگی در سه گاه بسازیم که شورانگیزتر باشد؟ ایشان کوک‌ساز را تغییر داد و با نواختن ملودی‌های متفاوت، آهنگ جدید و جذابی در سه گاه نواخت. در آن ایام من تصمیم داشتم که در کار ترانه‌سرایی تحولی به وجود آورم و با استفاده از کلمات ساده و محاوره‌ای ترانه‌ای خلق کنم که بر دل مردم بیشتر تأثیر بگذارد. به هنگام سرودن شعر نیز متوجه شدم که کلمات ادبی بیان‌کننده شور و حال این ایام نیست. وقتی جمله «گل آمد، بهار آمد» را شکستم و به صورت: «گل اومد، بهار اومد» در آوردم، دیدم شعر آن‌چنان روان و دل‌چسب بر روی آهنگ نشست که دریغم آمد آنرا تغییر دهم، نفس راحتی کشیدم و بقیه تصنیف را به همان زبان محاوره‌ای ادامه دادم.

این شعر و آهنگ از چنان شهرت و محبوبیتی برخوردار شد که هنوز هم پیام‌آور بهار و خاطرات خوش ایام جوانی است.^۱

بیژن ترقی از برجسته‌ترین ترانه‌سرایان موفق است که آثارش برای سال‌های بسیار دل‌ها و جان‌ها را تسخیر کرد و بسیاری از ترانه‌هایش مانند: «آتش کاروان»، «صبرم عطاکن»، «پنجره‌ای به باغ گل»، «گل اومد، بهار اومد»، «اشک من هویدا شد»، «بهار دل‌نشین»، «پشیمانم»، «کعبه دل‌ها» و «تذور» به مرز جاودانگی رسیده است.^۱

^۱ - از پشت دیوارهای خاطره، یادمانده‌های بیژن ترقی، صفحه ۱۴۹.

مجید وفادار، آهنگ‌ساز و موسیقی‌دان مشهور، از پیش‌کسوتان و پایه‌گذاران مکتب نوین موسیقی ایران محسوب می‌شود و موفق شد تا با بهره‌گیری از ضرب آهنگها و ملودی‌های بدیع، آثار آهنگین ارجمندی از خود به یادگار باقی بگذارد.

وفادار از زبده‌ترین شاگردان «رضا محجوبی» نوازنده افسونگر ویلن بود و شیوه نوازندگیش، حال و هوای نوازندگی‌های رضا را به خاطر می‌آورد و نغماتی که با ویلن مینواخت به نحو شگفت‌انگیزی شنندگان را مجذوب می‌کرد.

بسیاری از خوانندگان مشهور معاصر ایران مانند: الهه، ناهید سرفراز، روح‌بخش از شاگردان مکتب وفادار به شمار می‌آیند.

از مشهورترین آهنگهای وفادار که به ماندگاری رسیده است میتوان به: «مرا بیوس»، «گل اومد، بهار اومد»، «ساقی امشب ما را دیوانه کردی»، «زهره» و «گلنار» اشاره کرد که از آثار ماندگار به شمار می‌آیند.

درباره نوای لطیف و دلنشین «پوران» و چگونگی ورود او به دنیای موسیقی میتوان گفت:

در سال ۱۳۳۰ خورشیدی ترانه زیبایی از ساخته‌های: «عباس شاپوری» نوازنده شیرین پنجه ویلن بر روی صفحه گرامافون در تهران منتشر شد که بانوئی ناشناس با آوایی بسیار لطیف، تصنیفی به نام: «رفتی و نگفتی دور از تو با غمت چه کنم» را در دستگاه شور اجرا کرده بود و در مدت کوتاهی مورد توجه مردم قرار گرفت.

بعد از ۶ ماه نام حقیقی این خواننده خوش‌آوا آشکار شد، وی پوران همسر عباس شاپوری بود که به تدریج جایگاه ویژه‌ای در ترانه‌خوانی ایران به دست آورد.

گرچه صدای این خواننده، وسعت چندان نداشت و برای خواندن آواز مناسب نبود^۱ اما در خواندن ترانه به واقع بی‌نظیر بود. در موقع خواندن به کلمات و جملات بار عاطفی مخصوصی می‌بخشید و در انتقال مفاهیم شعر به شنندگان اعجاز می‌کرد. سحر موسیقی او مانند عطر گل‌های کوهستانها لطیف و دلپذیر بود.

به باور بسیاری از صاحب‌نظران و از آن جمله «حبيب‌الله بدیعی» موسیقی‌دان نامدار، پوران بهترین خواننده تصنیف در ایران به شمار میرفت.^۲

از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۶ وی صدها اثر آهنگین در رادیو اجرا کرد که بسیاری از آنها به ماندگاری رسیده است.

^۱ - هزار آوا، جلد دوم.

^۲ - در معیار موسیقی علمی ALTO.

^۳ - چهره‌های موسیقی ایران نوشته شاپور بهروزی، صفحه ۱۹۴.

از مشهورترین ترانه‌های وی میتوان به: «شب بود، بیابان بود، زمستان بود»، «گل اومد، بهار اومد»، «اشکم دونه دونه»، «شانه»، «تکدرخت»، «سلطان قلب‌ها»، «بلا دل» و «نوی منی» اشاره داشت.

پایان کلام

با آنکه بیش از ۶۰ سال از آفرینش این اثر می‌گذارد و سال‌هاست که آفرینندگان هنرمند آن به ابدیت پیوسته‌اند، معه‌ذا هروقت که عید و بهار میرسد و گل‌ها و شکوفه‌های رنگارنگ فضا را عطر آگین می‌کند، شنیدن ترانه: «گل اومد، بهار اومد» همراه با عشق‌ها و شیدائی‌ها، دل و جان را به طیش و امیدارد و مرا به یاد نوشته تأمل برانگیز «دکتر قاسم غنی»، ادیب و محقق و نویسنده نامدار می‌اندازد:

«همه می‌میرند، ولی بسیاری از مردم زندگی نکرده می‌میرند، در واقع سقط میشوند. موجودی به دنیا می‌آیند. چندی می‌لولند و سپس نابود میشوند. در این میان گاهی انسانهایی دیده میشوند که به تاریخ و زندگی دیگران، زیبایی و صفا می‌بخشند و میتوان گفت که زندگی کرده‌اند.»

به تحقیق آفرینندگان آثاری چون «گل اومد، بهار اومد» همواره در شمار زندگان به شمار می‌آیند و هر عید و بهار که میرسد مردم هنردوست و صاحب‌نظر یاد آنها را گرامی می‌دارند. **نوروز ۱۴۰۱ مبارک**

مرتضی حسینی دهکردی

«گل اومد بهار اومد»

آهنگ از مجید وفادار - شعر از بیژن ترقی - خواننده پوران - سه‌گانه

گل اومد بهار اومد میرم به صحرا
عاشق صحراایم بی نصیب و تنها
دلبر مه پیکر گردن بلورم
عید اومد بهار اومد من از تو دورم
گر پیام از این سفر ای گل عذارم
از سفر طوق طلا برات میارم
دلبر مه پیکر گردن بلورم
عید اومد بهار اومد من از تو دورم

ز تو خواهیم، ز تو خواهیم
عهد عشقی که بستی وفا کنی
یاد ما کنی
از چمنها گر گذشتی یاد من کن
گر شنیدی سرگذشتی یاد من کن
دلبر مه پیکر گردن بلورم
عید اومد بهار اومد من از تو دورم

گل اومد بهار اومد میرم به صحرا
عاشق صحراایم بی نصیب و تنها
خوش ادا بالا بلا شیرین زبونم
مانده ام دور از تو و از آشیونم

آشیونم رو گل خودرو گرفته
سبزه از هر گوشه تا زانو گرفته
گر پیام از این سفر ای گل عذارم
از سفر طوق طلا برات میارم
ز تو خواهیم، ز تو خواهیم
عهد عشقی که بستی وفا کنی
یاد ما کنی

از چمنها گر گذشتی یاد من کن
گر شنیدی سرگذشتی یاد من کن
گر پیام از این سفر ای گل عذارم
از سفر طوق طلا برات میارم



پدرم، زنده یاد غلامحسین مفید، در برپایی مراسم ایرانی همیشه پیشقدم بود و ارزش فصل ها را نیز در مراسم مربوط به آن ها می سنجید. در تمام سفره های مرسوم از سفره هفت سین گرفته تا سفره مهرگان، یلدا و سده، یک چهل تیکه قدیمی داشتیم که آن را نماد این فرهنگ می دانست.

هر بار پدرم اشاره می کرد که: ببیند! این تکه ها از قواره های مختلف یا رنگ های مختلف با تاریخ های مختلف نو و کهنه به یکدیگر وصل شده اند و می بینید که چگونه با هم یکی شده اند و اکنون گرمابخش و جلوه دهنده به سفره های ما هستند. اشاره او البته به فرهنگ ایران بود و اقوام مختلف و لهجه های مختلف و تنوع گویش ها، اعتقادات و مذاهب و یکی شدن و به هم پیوستن این چهل تکه فرهنگی را در یک چیز می دانست و آن زبان پارسی بود و زبان شاهنامه، و نماد ظاهری آن را سفره هفت سین می دانست.

یادم می آید سر کوچه ما در خیابان شهباز بقالی جمع و جوری بود که همه چیز در آن مغازه کوچک یافت می شد از ترشی و عسل و مربا تا انگور و نارنج و پرتقال تا انواع سبزی های آشپزی، روغن و پنیر و کره و امروز که به آن مغازه کوچک فکر می کنم و در مقایسه با این فروشگاه های عظیم با شگفتی می بینم این ممدآقا معجزه می- کرده، نه بقالی. آن روزها نه یخچالی بود و نه تهویه هوایی یا به قول امروزی ها نه ای سی، ولی همیشه از تخم مرغ تازه تا هندوانه و خربزه برای برگزاری مراسم یلدا تا حتی ماهی تنگ بلور و عطر تره و ترتیزک و مرزه و شاهی،



چهل تیکه مادر بزرگ...

بهارانه ای با گذر از

فرهنگ و هنرهای نمایشی

ایران

اردوان مفید

نعنا و گلپونه و تریچه نقلی فضای این مغازه را پر کرده بود و همیشه چهره خندان او را به یاد دارم که می گفت: "اگر همه جا سوت و کوره اما خونه آقا مفید سوره و نوره" و کرکر می خندید و می گفت خدا به سفره شون برکت بده که فرق نمی کند شرایط چی باشه اما اینها (منظورش خانواده ما بود) روزگار را با شادی و شادمانی و ساز و آواز و ترانه و شعر و سرود طی می کنند.

پدر در تعریف فصل ها همیشه از این شعر یاد می کرد:

هم فصل نامساعد پاییزی یگذرد

آن نشات بهار طرب نیز بگذرد

گر ناملایمی به تو روی آورد بساز

دل را مساز رنجه که این نیز بگذرد

در وصف بهار، بیدار شدن زمین را و زمان را بشارت فصل می دانست، موسم بذر و کاشتن و تلاش بشر برای تداوم زندگانی و عروس طبیعت را که به آرایش زمین و کوه و دشت و درخت می پردازد و تاکیدش احترام به زمین و ارج نهادن به آب و خاک و کشت و زرع بود و فراموش نکردن کشاورزان که با کاشته خویش سفره ما را رنگین می کنند. او با شگفتی به شاهنامه و داستان کیومرث و سپس هوشنگ اشاره می کرد که چگونه راز بقای جهان را در این جمله یافتند که "از گندم گندم بروید و از دانه جو، جو" و همیشه تلاش می کرد ما را برگرداند به آن دوران و اینکه کشت و زرع بود و پرورش دام که به زندگی بشر تداوم بخشید و از آن هفت سینی یاد می کرد که میر نوری خدمت پادشاه زمان می رسید و از آن می پرسید امسال را به چه به نامیم و پس از انتخاب بر پیشانی آن سال نام یکی از این فرآورده های زمین نقش می بست اشاره می کرد، بر سر سفره هفت سین امروزی ما، هفت گیاهی است که همگی قابل خوردن هستند مانند سنجد و سیر و سماق و سرکه و سیب و سمنو، سبزی برآمده از عدس و گندم و جو یا که از کنجد و ماش و باقالا و مابقی این سین ها چون سنبل و سرکه و...

و اما نام گذاری آن سال به نام یکی از حووبات نیز خود فلسفه ای براساس روند نیازمندی های مردم داشت. در گزارش به پادشاه آمده بود که یکی از این حووبات در سال گذشته در کمبود بوده است و مردم نتوانسته بودند آتطور که شایسته است از آن بهره بگیرند. پس سال را به نام آن حووبات می نامیدند و شگفتا که کشاورزان آن یک قلم را به فراوانی می رساندند و در سال بعد دیگر اثری از کمیابی آن محصول نبود. این بود که همگان در تمام مراسم و جشن های چند گانه بهاری از خانه تکانی و چهارشنبه سوری و فال گوش و قاشق زنی گرفته تا پریدن از روی آتش و بالاخره چیدن سفره رنگین نوروزی به ستایش از "زمین" این مادری که عاشقانه و بدون هیچ توقعی

خود را در اختیار فرزندانش می گذارد می پرداختند، آن را پالایش می دادند و تمیز می کردند و با آرایش آن همراه با طبیعت با کاشتن گل و لاله و یاس و سنبل نرگس به پیشبازش می رفتند. و در نهایت با پیوستن سفره های خوراکی خانواده ها جشن زیبا و سیزده بدر را با پایکوبی و شادی و ورود به دوران و کار و کوشش سپری می کردند.

پدرم می گفت: نگاهی به این دشت بیندازید و به سفره های به هم پیوسته و بی توقع به این همبستگی و همکاری نگاهی بکنید! این همان چل تیکه مادر بزرگ است! این زمین است و این همه مردم روی زمین به دور این همه تنوع در رنگ لباس های محلی، در تنوع ترانه های روستایی و این سفره نماد به هم پیوستن همه اقوام ایرانی است... این فرهنگ سرزمین ماست...

گفتم که این بهاران از یاد رفتنی نیست
و آن خاطرات شیرین بر باد رفتنی نیست
مهری است در دل من پیوسته با وجودت
کین رشته محبت از هم گسستی نیست

اردوان مفید

لس آنجلس،

۲۵ دسامبر ۲۰۲۱

بازنمایی نوروز در هفت

اثر سینمای ایران

ناهید رضوانی

تحلیلگر سینما

نوروز جشنی ملی است که همواره حضور پررنگی در بسیاری از آثار هنری ایران داشته است. تاثیر این آیین باستانی بر تفکر هر هنرمند ایرانی گریزناپذیر است. اما سینمای ایران با گذشت بیش از یک قرن از تاریخ آن و علیرغم نقش پرتوانی که برای شناخت آیین های کهن ایران می تواند در عرصه حفظ میراث فرهنگی ایفا کند، تا کنون آثار کمرنگی در این زمینه در کارنامه خود ثبت کرده است.

هرچند در این یادداشت کوتاه هدف، بررسی هفت اثر منتخب سینمایی است که ردپایی از آیین نوروزی را در بن مایه فیلم جای داده اند، ولی پاسخ به این پرسش مهم را به مجالی دیگر وامی گذارد: چرا کارگردانان سینمای ایران علاقه و اشتیاق کمرنگی به خلق روایت تصویری برای بازشناسی اساطیر و آیین های کهن ایران دارند؟

یک استثناء بهرام بیضایی است که دلباختگی او به اسطوره های ایرانی آثارماندگاری در سینمای ایران خلق کرد. سینمای بیضایی، آغاز تولد سینمایی می باشد که از تاریخ و فرهنگ بومی ایران ریشه می گیرد و جایگاه ملی و بین المللی خود را دارد.

با این امید که در آینده نزدیک، تماشاگر آثاری از نسل کارگردانان جوان در این زمینه باشیم، به مرور هفت اثر سینمایی در ارتباط با روزهای نوروزی می پردازیم.

سینمای ایران با گذشت بیش از یک

قرن از تاریخ آن و علیرغم نقش

پرتوانی که برای شناخت آیین های

کهن ایران می تواند در عرصه حفظ

میراث فرهنگی ایفا کند، تا کنون

آثار کمرنگی را در این زمینه

در کارنامه اش ثبت کرده است.

برادر کشی

فیلم برادر کشی ساخته سال ۱۳۵۷، اثری از ایرج قادری به نویسندگی سعید مطلبی است با موسیقی متن از روییک منصوری. از بازیگران اصلی فیلم می توان از ایرج قادری، بهمن مفید و پروین سلیمانی یاد کرد. داستان فیلم کینه دو خانواده بر سر قتلی ناخواسته است که پایان این دشمنی به یک ازدواج و دوستی شیرین تبدیل می شود.

آغاز ماجرا در تیتراژ فیلم با میکس ضرب های تمبک زورخانه و کبوتربازی پسر بزرگ خانواده، بهمن مفید در نقش رضا، بر پشت بام کاگلی خانه شکل می گیرد. کاکلی کبوتری متعلق به پسر خانواده ای از محله دیگر به نام حسام است. کاکلی توسط رضا ربوده شده و در قفس کبوتران او حبس می شود. حسام تصمیم به بازپس گرفتن کبوتر خود به هر قیمتی می شود. دوربین خدمتگزار خانه را با نگاه چشم چرانش بر خواهر رضا فرنگیس که با

گیسوان افشان در حال جارویی ایوان خانه است، معرفی می کند. او در نقشی شیطانی جهت به دست آوردن فرنگیس با خبرچینی سبب گیر افتادن حسام شده و نجات کاکلی منجر به قتل اتفاقی او توسط رضا می شود.

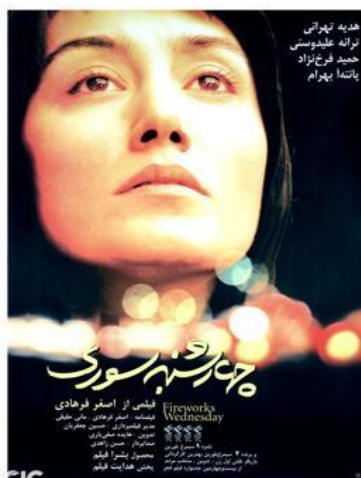


روز چهارشنبه سوری سوگ حسام است. فرنگیس برای قاشق زنی با عبور از کوچه پس کوچه های تاریک در محله قدیمی که در پس زمینه آن بوته های آتش زبانه می کشند به خانه حسام می رسد. او با برادر کوچکتر، سام، روبرو می شود. سام در کاسه فال فرنگیس، چاقو را به نماد انتقام می گذارد. اما این دیدار عشق دوجوان را به همراه دارد.

در پایان فیلم، ایرج قادری در نقش غلام، برادر بزرگ حسام، خواستار پایان کینه و دشمنی دو خانواده می شود. او پرده های پنجره های خانه پدری رضا را می درد تا تابش نور خورشید تاریکی و دشمنی را بشوید. از پدر رضا که نماد قدرت مردانه و عمو نوروز است می خواهد تسلیم ورود بهار و پایان زمستان شود. پروین سلیمانی در نقش مادرخانه در نماد ننه سرما خواستار ازدواج حسام و دخترش فرنگیس است. او با اشک همسر را تهدید به بی آبرویی در محله می کند که در مقابل این تهدید از همسر سیلی می خورد! ولی او در مقابل پدر خانواده زانو زده، دست او را می بوسد و مهر به دو خانواده بازمی گردد.

چهارشنبه سوری

فیلم چهارشنبه سوری ساخته اصغر فرهادی در سال ۱۳۸۴ است. چهارشنبه سوری به عنوان سومین اثر فرهادی هوگو طلایی جشنواره بین المللی فیلم شیکاگو و نامزدی پلنگ طلایی جشنواره فیلم لوکارنو در سال ۲۰۰۷ را به دست آورد.



علیرغم عنوان فیلم، موضوع فیلم نه دربارهٔ چهارشنبه سوری بلکه ماجراهایی است که در روز چهارشنبه سوری اتفاق می افتند. چهارشنبه سوری صدای پس زمینه ای است که نه از جشن، بلکه از آینده ای مبهم و نگران کننده خبر می دهد.

درجادهٔ کوهستانی در مسیر امامزاده هاشم به تهران، زوجی جوان بر موتورسیکلت می رانند. ترانه علیدوستی در نقش روحی با شوخی فارغ از همه چیز می خندد. ناگهان چادر او بر چرخ های موتورگیری کند و آنان را بر زمین می زند. اما زمین خوردن به شوخی و خنده تبدیل شده و بالاخره روحی به بنگاه کاریابی در تهران می رسد. در فاصلهٔ کوتاه دیدارها در بنگاه با ذوق در دستشویی لباس کرایه ای عروسی خود را امتحان می کند. از اینجا بازی فرهادی با تضاد سپیدی و سیاهی آغاز می شود، لباس عروسی سپید به روی لباس مشکی روحی، تماشاگر را ناآرام می کند. روحی به خانه ای برای نظافت می رود که به هم ریختگی اش نیاز به فردی بیش از یک نظافت چی دارد.

درحالی که نگاه دوربین از درون اتوبوس به بیرون است، روحی همراه جمعیت با خریدهای نوروزی وارد اتوبوس می شود. روحی جای خود را در کنار پنجرهٔ نیمه باز اتوبوس می یابد. قسمتی از روسری و چادر او بیرون از پنجره رها در وزش باد در ترکیب با انعکاس دست او بر شیشهٔ اتوبوس، بالهای پرواز و آرزوی آن را تداعی می کند. دستها با امید شروع به پرواز می کنند اما پس از مدتی متوجه مانعی می شوند. سپس انگشتان بر لبهٔ پنجره چنگ می زنند. آیا این چنگ ترس، تردید و یا وابستگی است؟ بازی انگشتان، تماشاگر را مردد باقی می گذارد. تلاش دوباره پرکشیدن انگشتان در تاریکی و سایه ها گم می شود.

محل کار او آپارتمانی در ساختمانی چند طبقه است که حرکت دوربین صدای انفجار ترقه و آوای شوم کلاغ ها را به شیشه شکسته پنجره پیوند می دهد. روحی با زدن زنگ آپارتمان، وارد ماجرای اختلاف زناشویی زن جوان، هدیه تهرانی در نقش مژده و همسرش می شود. تماشاگر در ابتدا احساس همدردی به همسر زن جوان با دست زخمی پیدا می کند. او توسط مژده متهم به خیانت و ارتباط با سیمین، همسایه آرایشگر روبرو شده است. ولی همسر مژده کاملاً این ارتباط را کتمان می کند، گویا مژده هذیان می گوید. هیچ کس مژده را باور ندارد چرا که بیش از همه حقیقت را می گوید. مژده از روحی می خواهد که مشتری سیمین شود. اما به او می گوید بدون چادر به دیدار سیمین برود. از این پس زندگی بی چادر روحی همراه با دغدغه گم شدن چادرش او را همراهی می کند. پردهای سفید و روکش های سپید اثاث خانه کنار می روند و شیشه شکسته تعمیر می شود. هرآنچه پنهان بوده، آشکار می شود.

تماشاگر با شگفتی درمی یابد که همسر مژده وابستگی عاطفی شدیدی به سیمین دارد و این خیانت توهم مژده نیست. سیمین در نهایت تصمیم به ترک این رابطه بی سرانجام می گیرد. اما در تنهایی خیابان با ترقه ای که پشت سر او منفجر می شود، تماشاگر را به این همدردی جلب می کند که سیمین تنها و بی پناه است. روحی نقش خود را در پیوند دوباره این خانواده ایفا می کند. پس از این پرده داستان چهار شنبه سوری در کلام کودکانه تنها فرزند مژده و همسرش، امیر علی، تبدیل به آتش بازی می شود و او برای تماشای آتش بازی با پدر و روحی به پارک می رود. در هنگام ترک منزل، روحی هنوز دغدغه بازپس گرفتن چادر خود را دارد. شب هنگام، همسر مژده روحی را به قرارگاه با نامزدش می رساند. اما روحی که با ذوق به سمت علیرضا می دود، خنده معصومانه اش در هجوم شک همسر آینده اش به ترس و فرار از توضیح آنچه گذشته تبدیل می شود. علیرضا می پرسد: با خودت چکار کردی؟ خوشگل شدی! "چادرت کو؟" خوشبختانه همسر مژده در این هنگام به موقع می رسد و چادر را برای روحی پس می آورد. با پیدا شدن چادر، سو ظن علیرضا رفع می شود! خنده های روحی و همسر آینده اش سوار بر موتور در تاریکی گم می شود. در صحنه آخر، ما شاهد خلا و جدایی مژده و همسرش هستیم. گویا انسانهای فرهادی از هم جدا و تنها مانده اند. چهارشنبه سوری است، ولی بوی نوروز نمی آید...

کمال الملک

فیلم کمال الملک ساخته حاتمی کیا در سال ۱۳۶۲ است. هرچند حاتمی کیا زندگی کمال الملک را با نقش آفرینی جمشید مشایخی به تصویر کشیده، اما داستان با جشن نوروزی شاه وقت، عزت الله انتظامی در نقش ناصرالدین شاه آغاز می شود.



ناصرالدین شاه بر سفرهٔ هفت سین می نشیند و تمام خادمان کاخ در مقابلش تعظیم می کنند و دعای تحویل سال نو هجری قمری توسط ناصرالدین شاه خوانده می شود... عقربه های ساعت برای آغاز سال ۱۳۱۳ هجری قمری به شماره می افتند. انفجارتوپ، واوای نقاره ها به مردم شهر تهران تحویل سال را اعلام می کنند. شاه به خادمین عیدی عطا می کند. به مناسبت نوروز، ملکهٔ انگلستان هدیهٔ ارزشمندی برای شاه ارسال داشته که سبب خشنودی قبلهٔ عالم می شود. پیشکار، اهدایی شاه را به نقاش باشی محمد غفاری می دهد و شاه او را ملقب به کمال الملک می کند. در پایان پردهٔ نوروز، عیدی کمال الملک به ناصرالدین شاه، شاهکار ماندگار تالار آیینه است.



فیلم طهران تهران

فیلم طهران و تهران دو قسمتی و محصول سال ۱۳۸۸ است. قسمت اول ساختهٔ داریوش مهرجویی به نام طهران: روزهای آشنایی و قسمت دوم تهران: سیم آخر کاری از مهدی کرم پور است. این فیلم به سیف الله داد تقدیم شده زیرا با درگذشت سیف الله داد قسمت دوم فیلم هرگز ساخته نشد.

طهران که با ط نوشته می شود یادآور نسل قدیم و خاطرات طهران قدیم می باشد. صحنه دوست داشتنی و زیبای حیاط باصفای خانه قدیمی بر پرده سینما آغاز داستان فیلم است. باران بهاری می بارد و خانواده ای باصفا در این خانه قدیمی و موروئی در کنار هفت سین نوروزی در انتظار تحویل سال نو هستند. اما ناگهان طاقت سقف سالخورده طاق شده، بر سفره نوروزی ریزش می کند. این اتفاق نه تنها شوم تلقی نمی شود، بلکه از صدای ریزش سقف همسایگان در حیاط خانه خانواده جمع شده و تحویل سال در این جمع صمیمی که قصد کمک به خانواده را دارند اتفاق می افتد. خانواده تصمیم می گیرد نوروز را به سیر و سیاحت شهر بگذرانند که به اشتباه سوار اتوبوس گروهی از سالمندان می شوند که قصد دیدن از طهران قدیم را دارند. و از اینجا دیدن اماکن دیدنی و قدیمی طهران آغاز می شود. جمع سالخورده، پرامید و شوخ طبع است و دوستی خانواده با این جمع در نهایت سبب تعمیر و مرمت خانه قدیمی می شود.

تهران: سیم آخر، ماجرای کاملاً متفاوتی دارد: رضا کرم پور نسلی را معرفی می کند: ناامید، سرخورده و حادثه جو. موضوع در مورد گروه موسیقی جوانی است که موفق به اخذ گرفتن مجوز برای اجرای کنسرت نمی شوند و در صحنه پایانی فیلم، اعضای گروه موسیقی، قصه خود را بر فراز تپه های اطراف تهران می خوانند.

کرم پور در این قسمت فیلم، صحنه هایی از اجرای دیوار گروه پینگفلوید را بازسازی کرده که درون مایه فیلم را ضعیف و بی رمق تر ساخته است. هرچند سیم آخر فیلم موفق به شمارنمی آید، ولی تفاوت دونسل طهران قدیم و تهران کنونی را بخوبی روایت می کند.

ماهی

فیلم ماهی ساخته کامبوزیا پرتوی است. پرتوی متأسفانه سال گذشته در اثر ابتلا به کورنا درگذشت. این فیلم در سال ۱۳۶۶ روی پرده سینما رفت. فیلم ماهی اولین تجربه جعفرپناهی به عنوان دستیارکارگردان نیز می باشد و جوایز متعدد مربوط به جشنواره های داخلی و بین المللی فیلم کودکان و نوجوانان را در لوح خود به یادگار گذاشته است. روح کودکان پرتوی در تمام فیلم هایش جاری است. داستانهای او ساده، فانتزی و برای کودکان و نوجوانان، شخصیت ساز است. خرید ماهی سفره هفت سین، آرزوی جواد است: پسری که پدرش در زندان به سر می برد. فقر او را به ربودن ماهی از دوست همسن خودش می کشاند. اما مادر جواد به او می گوید ماهی اسیر را آزاد کند تا پدر از زندان آزاد شود و به خانه برگردد. جواد ماهی را پس می دهد و پدر او به خانه باز می گردد. این فیلم جعفر پناهی را به عنوان کارگردان به فستیوال های داخلی و بین المللی معرفی می کند. بادکنک سفید ساخته جعفر پناهی نیز مایه داستان مشابهی را دنبال می کند که در روزهای نوروزی اتفاق می افتد.



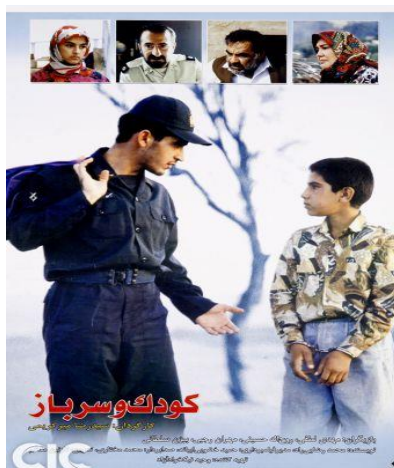
بادکنک سفید

بادکنک سفید ساخته جعفر پناهی در سال ۱۳۷۳ است. فیلمنامه را عباس کیارستمی نگاشته است. فیلم در صحنه بازار، با بوی آشنای بهار و قدم های پاورچین نوروز، مادر سرگردانی را معرفی می کند که تماشاگر درمی یابد در شلوغی بازار کودکش را گم کرده است. از پسر بادکنک فروش ردکودک اش را پرس و جو می کند.

اما به این بهانه جعفر پناهی بوی دود کباب را همراه با سرور خنچه های عقد و آواز مبارک و نشاط نوروزی را در نگاه تماشاچی تازه می کند. مادر بالاخره دختر کوچولو را با بادکنکش می یابد. کودک اصرار به داشتن ماهی خوشگلی برای سفره هفت سین دارد. با جلب رضایت مادر به کمک برادرش پانصدتومانی که برای خرید ماهی از مادر دریافت می کند، اما آن را گم می کند. تلاش او و برادرش برای یافتن ۵۰۰ تومانی آغاز می شود. چند ساعتی به تحویل سال نمانده است و پانصدتومانی گیر کرده در چاله ای است که دسترسی به آن راحت نیست. بچه ها به کمک پسر بادکنک فروش بالاخره پول را از چاله درمی آورند. اما پایان صحنه، پسر بادکنک فروش تنها می ماند. او دوباره با خیابان یکی شده و محو می شود. حتی کودکان که به کمک او ماهی قرمز سفر هفت سین در آخرین ساعات باقی مانده از سال نو خریداری کرده اند، مانند عابری دیگر او را ندیده می گیرند و بدون کلامی او را ترک می کنند.

کودک و سرباز

کودک و سرباز ساخته رضا میرکریمی در سال ۱۳۷۷ در روزهای آخر اسفند ماه اتفاق می افتد. سرباز منطقه سرخس مامور می شود کودکی که به نظر می رسد جرمی مرتکب شده را به کانون تعلیم و تربیت در تهران



سفره هفت سین نوروزی
سینمای ایران بسی بیش از این
می بایست رنگین و پررونق
می بود.
اما متأسفانه در فیلم های سال
های اخیر، همین رد پای بی
رنگ نوروز را نیز به دشواری می
توان یافت!

تحويل دهد. کودک و سرباز در این سفر با هم دوست می شوند و سرباز برای از دست رفتن دیدار خانواده اش در روزهای نوروزی کودک را به جمع گرم خانواده خود می برد.

هرچند کودک دیگر دستبند ندارد و قول داده که نگریزد، ولی او به امید دیدار مادر از خانه سرباز فرار می کند. در تعقیب و گریز هستند، اما در نهایت کودک در خانه روستایی خود مادر را نمی یابد. امید او به دیدار مادر در تهران یک نشانی است که شاید مادر خود را آنجا بیابد. از مادر کودک در تهران هم خبری نیست. سرباز چاره ای جز تحويل او به کانون تعلیم و تربیت تهران نمی بیند.

سخن پایانی

سفره هفت سین نوروزی سینمای ایران بسی بیش از این می بایست رنگین و پررونق می بود. اما متأسفانه در فیلم های سالهای اخیر همین رد پای بی رنگ نوروز را نیز به دشواری می توان یافت. هرچند هر سال نقاره نوروزی، نوید زندگی بهتر را به مرز و بوم ایران می دمد، ولی امروز باور بازگشت چلچله های امید، دور از افق انتظار شده است. سینما و مردم ایران روزهای دشوارتر از گذشته را تجربه می کنند. کارگردانان مستقل سینما متأثر از شرایط اجتماع بحران زده ایران، روایت تصویری موضوعات تلخ اجتماعی را ترجیح می دهند. با این همه، دریچه دوربین زندگی هر انسانی با روزنه ای از نور امید همیشه جستجوگر زندگی بهتر است. نوروز مبارک.

ناهید رضوانی

آمریکا، ۲۶ فوریه ۲۰۲۲

نقش خيام در حفظ نوروز

ناصر کنعانی – استاد دانشگاه فنی برلن



پیش نوشت

در سرآغاز این نوشتار لازم به یادآوری است که سال تولد و سال مرگ خيام در منابع گوناگون با اختلاف های زیادی ذکر شده اند. سال تولد او را بين سال های ۱۰۲۱ و ۱۰۴۸ میلادی و سال مرگش را بين سال های ۱۱۲۱ و ۱۱۳۱ میلادی نوشته اند. خوشبختانه در ارتباط با دو رخداد شایان اهمیت تذکره نویسان و تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند. نخستین آن دو، سال ۱۰۷۴ میلادی است، یعنی سالی که خيام به دعوت خواجه نظام الملک توسی برای تدوین تقویمی نوین راهی اصفهان شد و دیگری سال ۱۰۷۹ میلادی، یعنی هنگامی که او و همکارانش نتایج گاهشماری خود را اعلام نمودند. حال بر حسب این که چه سالی به عنوان سال تولد خيام انتخاب شود، تاریخ های رویدادهای مهم زندگانی علمی و اجتماعی او پس و پیش خواهند شد. از اینرو در این نوشتار زادروز خيام ۱۸ ماه مه ۱۰۴۸ انتخاب شده است که امروزه مورد پذیرش بسیاری از پژوهندگان می باشد. البته در منابع فارسی مربوط به خيام تاریخ ها به سال های هجری قمری ذکر شده اند، از اینرو دو رابطه ساده زیر ارائه می شوند تا بتوان به کمک آنها سال هجری قمری H را که برابر با یک دور کامل ماه بر گِرد زمین است به سال میلادی M تبدیل نمود که عبارت از یک دور کامل زمین به دور خورشید می باشد:

$$M = 0,97 \times H + 622$$

$$H = 1,03 \times (C - 622)$$

آغازین سخن

حکیم عمر خيام بنا به شواهد و مدارک بسیاری که در دسترس هستند در تمامی دانش های زمان خود دستی توانا داشت و در هر یک از آنها از صاحب نظران تراز اول به شمار می رفت. او در دوران حیات خود به ویژه به عنوان

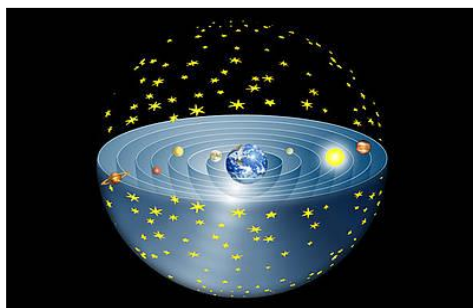
**بزرگترین ریاضیدان و منجم زمانه
شهره عام و خاص بود، لیک آنچه
که نام او را در میان ایرانیان برای
همیشه جاویدان نگاه خواهد
داشت، ارمغان گرنامه‌ای است
که نزدیک به هزار سال پیش به هم
میهنان خود ارزانی نمود. این هدیه
بزرگ چیزی نبود جز نوروز
فرخنده و باستانی که می رفت برای
همیشه به بوته فراموشی سپرده شود.**

بزرگترین ریاضیدان و منجم زمانه شهره عام و خاص بود، لیک آنچه که نام او را در میان ایرانیان برای همیشه جاویدان نگاه خواهد داشت، ارمغان گرنامه‌ای است که نزدیک به هزار سال پیش به هم میهنان خود ارزانی نمود. این هدیه بزرگ چیزی نبود جز نوروز فرخنده و باستانی که می رفت برای همیشه به بوته فراموشی سپرده شود. از بخت نیک، خیام و تنی چند از یارانش موفق شدند این میراث گرانبها را از زیر سده های از دست رفته بیرون کشیده و دگر باره آنرا به گونه ای زنده کنند که سالشماری امروز ما ایرانیان نیز بر پایه یافته های آنها استوار است.^۱

برای پی بردن به عظمت این دست‌آورد سترگ می باید نگاهی به گذشته های دور افکند تا دریافت که فراز "نوروز" در ایران باستان چگونه و نشیب آن در ایران اسلامی از چه روی بوده است. از اینرو در این نوشتار پس از شرح کوتاهی درباره منظومه "زمین مرکزی" سخن از "نوروز در ایران باستان" و "نوروز در ایران اسلامی" خواهد بود.

منظومه "زمین مرکزی"

ستاره شناسان و اخترشماران ایران باستان بر این باور بودند که زمین مانند گویی ساکت و بی حرکت در مرکز گره ای بس بزرگتر به نام گره سماوی یا فلکی جای دارد و سیارات هفتگانه ماه (قمر)، تیر (عطارد)، ناهید (زهره)، خورشید (شمس)، بهرام (مریخ)، هرمز (مشتري) و کیوان (زحل) هر یک بر روی فلک یا مدار دایره مانند خود در گردش ابدی بر گرد گره زمین هستند (نگاره ۱).

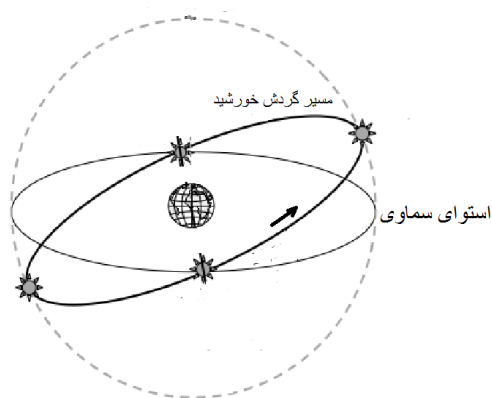


نگاره ۱: منظومه "زمین مرکزی" (برگرفته از اینترنت)

^۱ دیربازی است که ایرانیان و دیگر پارسی زبانان در هر گوشه و کنار دنیا که باشند هر ساله نوروز را جشن گرفته و دست افشانی و پایکوبی می کنند، لیک افسوس و شگفتا که روی سفره "هفت سین" نوروزی آنها دیوان حافظ و کتاب آسمانی حضور دارند ولی از خیام نام و نشانی نیست.

نیاکان ما روزهای هفته را به نام های این سیارات که به آنها "هفت هرباسب" می گفتند، کیوان شید (شنبه)، مهر شید (یکشنبه)، مه شید (دوشنبه)، بهرام شید (سه شنبه)، تیر شید (چهارشنبه)، هُرمز شید (پنجشنبه) و ناهید شید (جمعه) نام نهاده بودند.

از میان سیارات هفتگانه^۱، حرکت دَوَرانی خورشید به دور زمین از دید منجمان ایرانی از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار بود، چرا که نور جهانباب و گرمای جانبخش آن هستی جانداران و نباتات را بر روی زمین ممکن می-سازد. دانش ستاره شناسان و اخترشماران ایران باستان تا بدانجا بود که حتی می دانستند مسیر گردش خورشید به موازات دایره اُستوای سماوی (یعنی بزرگترین دایره خیالی کُرهِ سماوی) نبوده، بلکه با زاویه کوچکی (در حدود ۲۳ درجه) نسبت به آن متمایل است (نگاره ۲).



نگاره ۲: مسیر گردش خورشید به دور زمین و تمایل آن نسبت به استوای سماوی

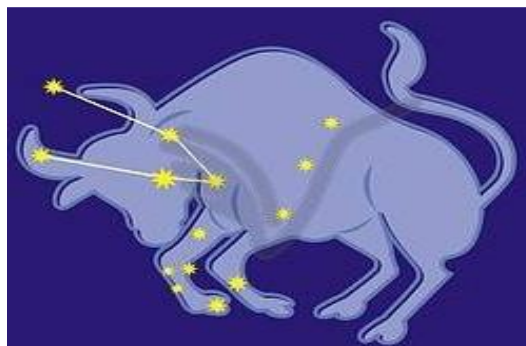
همانگونه که در این نگاره دیده می شود، مسیر دایره مانند خورشید و دایره استوای سماوی یکدیگر را در دو نقطه متقابل قطع می کنند به طوری که خورشید در یک زمان در بالای دایره استوای سماوی و در زمان دیگر در زیر آن قرار می گیرد. این پدیده رخدادهای ویژه ای را در پی دارد که شرح آنها خواهد آمد.

ستاره شناسان و اخترشماران ایران باستان بر این باور نیز بودند که ستارگان ثابت در آسمان کُرهِ سماوی گروه گروه تصاویر خاصی را در ذهن آدمی مجسم می کنند که آنها را "صورت های فلکی" می نامیدند (نگاره ۳).

^۱ سیارات اجرامی سماوی هستند که نوری از خود ندارند و همواره بر روی یک مسیر یا مدار ثابت در گردش اند. ستارگان بر عکس، پیکره هائی ثابت هستند که از خود نور ساطع می کنند. بنابراین خورشید بر خلاف باور منجمان دیرین سیاره نیست، بلکه نزدیکترین ستاره به سیاره زمین است.

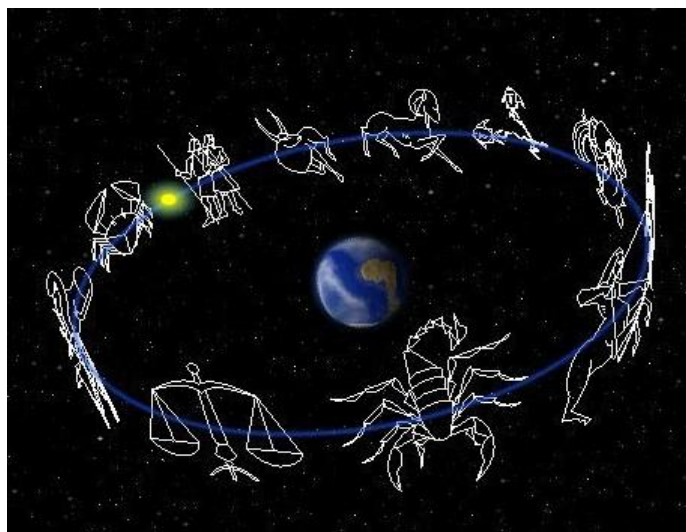


مثلاً اگر ستارگان یک گروه خاص را با خطوط خیالی به یکدیگر متصل کنیم حیوانی شبیه به گاونر (صورت فلکی گاو: نگاره ۴ راست) و ستارگان گروه دیگری درنده ای چون شیر را (صورت فلکی شیر: نگاره ۴ چپ) در ذهن مجسم می نمایند.



از میان همه صورت های فلکی، ستاره شناسان و اخترشماران ایران باستان برای دوازده تای آنها اهمیت بسیاری قائل بودند زیرا که در مسیر گردش خورشید به دور زمین قرار دارند و خورشید در حین گردش سالیانه خود از میان آنها عبور کرده و یکی پس از دیگری را پس از مدت زمان معینی به پشت سر می گذارد (نگاره ۵).

65



نگاره ۵: عبور خورشید از صورت های فلکی دوازده گانه

صورت های فلکی دوازده گانه که در این نگاره دیده می شوند عبارتند از: **بَرّه** (حَمَل)، **گاوَنَر** (ثور)، **دو پیکر** (جوزا)، **خرچنگ** (سرطان)، **شیر** (اسد)، **دوشیزه** (سُنبُلَه)، **ترازو** (میزان)، **کژدم** (عقرب)، **کمان** (قوس)، **آبریز** (دلو)، **بُزغاله** (جَدی) و **ماهی** (حوت). مدت زمان اقامت خورشید در هر یک از این صورت ها و عبور از آنها بین ۳۰ تا ۳۲ روز می باشد، به همین جهت هر یک از آنها را به "خانه" و یا "منزلگاه" خورشید تشبیه می کنند. بعدها منجمین مسلمان هر یک از این منزلگاه ها را "بُرج" نامیده و مسیر گردش خورشید به دور زمین را "دایره البروج" نام نهادند.

در اینجا باید یادآور شد که ایرانیان باستان تمامی دانش نجومی خود یعنی منظومه "زمین مرکزی" جهان هستی و نیز تقسیمات شصتگانه زمان (ساعت و دقیقه و ثانیه) را از منجمان بابلی فرا گرفته بودند.

آنها پس پیروزی کوروش هخامنشی و فرمانده او گئوبرووه بر نبونید (نبونعید) آخرین فرمانروای بابل و تصرف آن سرزمین در اکتبر سال ۵۳۹ میلادی، با دانش گسترده بابلی ها در زمینه کیهانشناسی آشنا شده بودند.

ایرانیان تنها از علم نجوم بابلی ها سودها بردند، بلکه از رسم الخط میخی آنها نیز بهره گرفتند، کما این که استوانه کوروش مشهور به نخستین "منشور حقوق بشر" به خط میخی بابلی نو نگاشته شد (نگاره ۶).



بعدها دبیران ایرانی به فرمان داریوش هخامنشی از روی خط میخی بابلی، خط نوینی ابداع نمودند به نام "خط ایران باستان" بدین ترتیب که خط میخی بابلی را بسیار آسانتر ساخته و پانصد علامت و نشانه های آنرا به چهل و دو حرف و علامت کاهش دادند. کتیبه های هخامنشی با این خط نوین نقش شده اند که یک نمونه از آنها را می توان در نگاره ۷ مشاهده کرد.

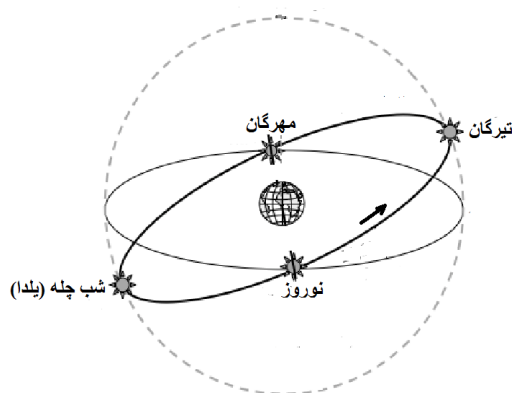
[illegible]

دستگاه شمارش شصتگانی (نشانه های گوناگون برا اعداد از ۱ تا ۵۹) یکی دیگر از ابداعات بابلی ها بود که ایرانیان باستان آنرا فرا گرفته و برای نمایش و نگارش اعداد و ارقام در کتیبه های خود از آنها استفاده کردند (نگاره ۷).

در منظومه "زمین مرکزی" خورشید به دور زمین می گردد و یک گردش کامل آن یک "سال خورشیدی" نامیده می شود. گرچه می توان هر نقطه دلخواهی را روی مسیر دایره وار خورشید آغاز و مبدأ گردش آن "سیاره" فرض

¹ Graphic by Multimedia, copy right 2011 Logos Bible Software

نمود، لیکن ایرانیان از دیرباز نخستین روز بهار را مبداء حرکت خورشید می دانستند و آن روز را آغاز سال یا "نوروز" می خواندند. پاسخ به این پرسش که علت این انتخاب چه بوده، چندان دشوار نیست، زیرا گذشته از این که طبیعت با شروع بهاران دوران سرد و تاریک زمستان را پشت سر گذاشته و با شکوفائی و رنگ آمیزی دل انگیزی روزها و شب های دلپذیرتری را نوید می دهد، آغاز بهار از نقطه نظر نجومی نیز از ویژگی خاصی برخوردار است. درست در همین زمان است که طول شب و روز برای نخستین بار یکسان و برابر می شود که آنرا "برابری بهاری" یا "اعتدال ربیعی" می نامند و این لحظه درست هنگامی است که مسیر دایره وار خورشید و دایره استوای سماوی یکدیگر را قطع می کنند (نگاره ۸).



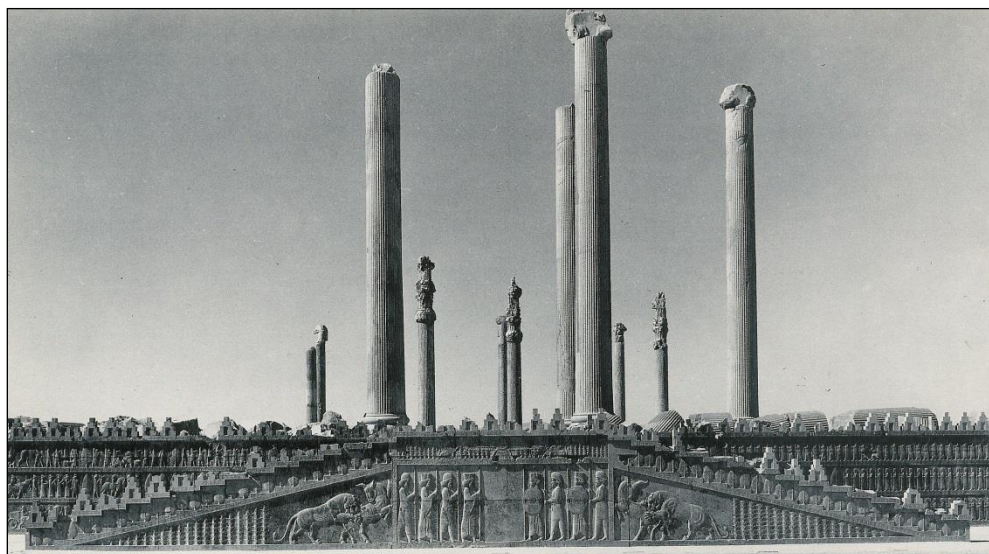
نگاره ۸: نوروز یا آغاز بهار (نخستین نقطه برخورد مدار خورشید و استوای سماوی)

خورشید آنگاه پس از پشت سر گذاشتن نوروز در بالای استوای سماوی به حرکت دَوَرانی خود به دور زمین ادامه می دهد و طول روزها بیشتر و بیشتر شده تا سرانجام به بلندترین خود می رسد. این بلندترین روز سال را که چهل روز پس از آغاز تابستان و در اوج گرما فرا می رسید، ایرانیان "چله تابستان" نامیده و آنرا به نام "تیرگان" جشن می گرفتند. علت شادی و سرور مردم این بود که کشاورزان و برزگران محصولات و فراورده های خود را بنا به شرایط آب و هوایی و اقلیمی تا این زمان برداشت کرده و با جشن تیرگان از درگاه یزدان یکتا سپاسگزاری می نمودند.

پس از گذشت خورشید از تیرگان، درازای شب ها کوتاه تر و کوتاه تر می شوند تا در محل تقاطع مجدد مدار خورشید با استوای سماوی بار دیگر طول شب و روز برابر می شود ("برابری پائیزی" یا "اعتدال خریفی"). این رخداد را که در آغاز فصل پائیز صورت می گیرد نیاکان ما "مهرگان" نامیده و با جشنی که چندین روز ادامه می یافت به پیشواز آن می رفتند. از آن پس، طول شب ها افزایش پیدا می کند تا در "شب چله" (چهل روز پس از آغاز زمستان و فرارسیدن اوج سرما) درازای شب به بلندترین خود می رسد. در این شب نیز خانواده های ایرانی گرد هم آمده و آنرا به نام "شب یلدا" یا "شب زاده شدن میترا" با آئین ها و آدابی یگانه و ویژه جشن می گرفتند.

پس از شب یلدا تا فرارسیدن نوروز، شب‌ها کوتاه‌تر و روزها بلندتر می‌شوند تا سرانجام در آغاز بهار و نوروز بار دیگر درازای آنها برابر و یکسان گردد. ایرانیان به این چهار رخداد آسمانی (نوروز، تیرگان، مهرگان و شب چله) که همواره در لحظه‌های معینی در سال صورت می‌گیرند توجه خاصی داشتند و هر یک از آنها را به گونه خاصی جشن می‌گرفتند، به ویژه با شادی و سرور بسیاری به پیشواز نوروز می‌رفتند و سرودی این چنین به آواز بلند سر می‌دادند:

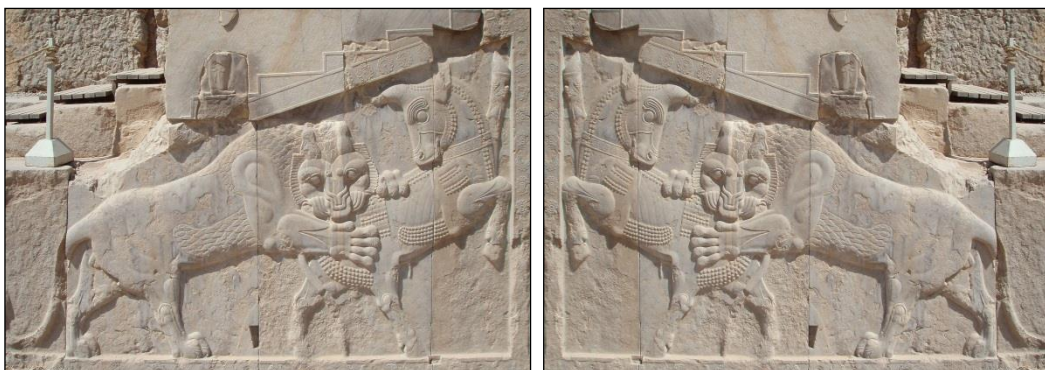
گشت گرداگرد مهر تابناک ایران زمین روز نو آمد و شد شادی برون ز اندر کمین
ای تو یزدان ای تو گرداننده مهر و سپهر برترینش کن برایم این زمان و این زمین



نگاره ۹: پلکان ورودی "پارسه" یا تخت جمشید

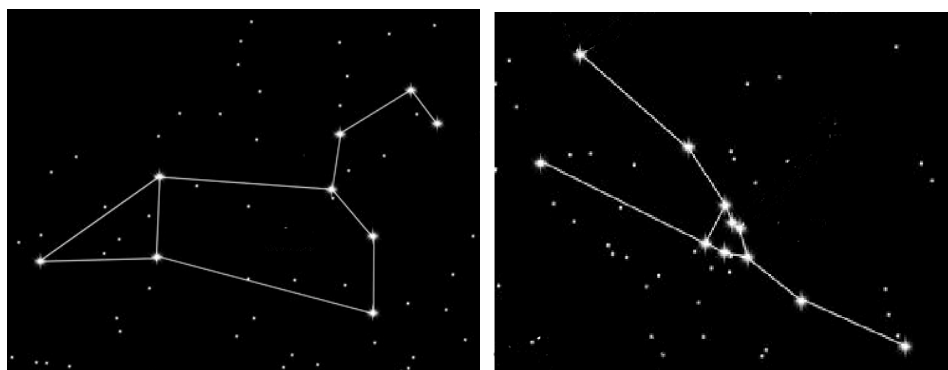
در سال ۵۱۸ پیش از میلاد به فرمان داریوش هخامنشی پایتختی نوین به نام "پارسه" یا "پاسارگاد" (امروزه مشهور به تخت جمشید) پایه‌ریزی شد تا از آن پس هر ساله نوروز به عنوان بزرگترین و مهمترین جشن رسمی ایرانیان با شکوه هر چه بیشتر در آنجا برگزار گردد. سنگ نگاره‌های این بنای عظیم (نگاره ۹) که ساخت آن تا دوران پادشاهی خشایارشا و اردشیر اول به طول انجامید، نمایانگر اقوام گوناگونی هستند که از سراسر قلمرو گسترده فرمانروائی ایرانیان روانه "پارسه" می‌شدند تا هدایای گرانبها خود را به شاهنشاه ایران زمین تقدیم کنند.

یکی از چشمگیرترین و پرسش‌انگیزترین صحنه‌ها در این سنگ نگاره‌ها تصویری است که قرینه وار در دو سوی راه پلکان ورودی دیده می‌شود و شیری را در حال دریدن یک گاوَنَر نشان می‌دهد (نگاره ۱۰).



نگاره ۱۰: تصویر شیری در حال دریدن گاوَنَر در دو سوی پلکان ورودی تخت جمشید

باستان شناسان و تاریخ نگاران بسیاری قرن ها بیهوده کوشیدند تا این صحنه را راز گشائی کرده و دریابند که دریدن گاوَنَر توسط شیر چه رابطه ای می تواند با نوروز باستانی ایرانیان داشته باشد. سرانجام در سال ۱۹۷۵ یک دانشمند آلمانی به نام ویلی هارتنر^۱ که نه تنها در علم نجوم دستی توانا داشت، بلکه با تاریخ و آداب و آئین های ایرانیان باستان نیز آشنا بود، موفق شد ثابت نماید که این تصویر تصادفی و اتفاقی انتخاب نشده، بلکه در ارتباط مستقیم با جشن نوروز بوده است. او بر اساس محاسبات دقیق نجومی و قهقرائی خود نشان داد که در دورانی که بنای "پارسه" آغاز شده و ادامه می یافته، ایرانیان همواره در نزدیکی های فرارسیدن نوروز ابتدا صورت فلکی گاوَنَر را در آسمان شب مشاهده می کردند و اندک زمانی پس از گذشت نوروز متوجه می شدند که صورت فلکی گاوَنَر ناپدید شده و جای خود را به صورت فلکی شیر داده است، تو گوئی شیر گاوَنَر را دریده و خود به جای او نشسته است (نگاره ۱۱).

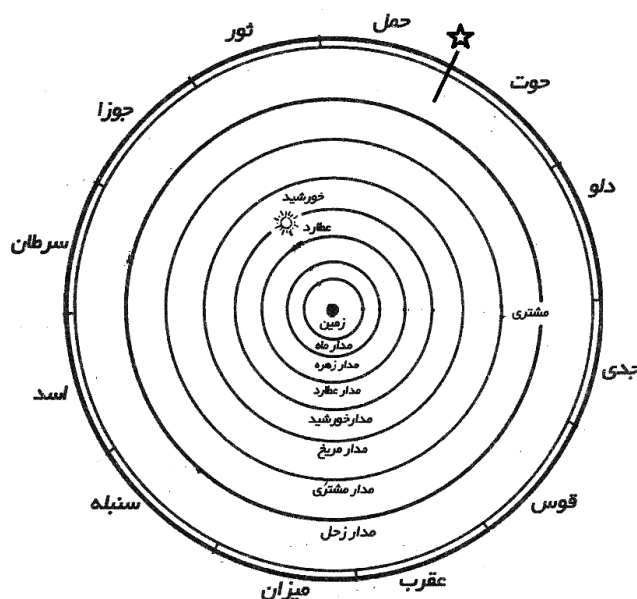


نگاره ۱۱: صورت فلکی گاوَنَر (راست) و صورت فلکی شیر (چپ)

^۱ Willy Hartner (1905-1981)

ویلی هارتر با محاسبات دقیق نجومی و تشریح نتایج آنها موفق شد تا پس از قرن‌ها معمای سنگ نگاره شیر و گاونر رازگشائی کرده و روشن سازد که چون ایرانیان باستان هر ساله در حوالی نوروز شاهد این دو صورت فلکی و جانشین شدن یکی از آنها به جای دیگری بوده‌اند، این رخداد آسمانی را نشان و نویدی از نوروز دانسته و آن دو صورت فلکی را بر دیواره پلکان ورودی تخت جمشید سنگ نگاری کردند و این خود نشانی از آگاهی چشمگیر منجمان ایرانی در آن زمان از رخدادهای آسمانی است.

همانگونه که پیش از این گفته شد ستاره شناسان و اخترشماران آن دوران آغاز سال را در هنگام "برابری بهاری" یا نوروز می دانستند و این زمانی است که خورشید در صورت فلکی بره (بُرج حَمَل) بسر می برد و از آنجا گردش خود را به دور زمین آغاز می کند تا پس از یک دور کامل و گذر از صورت های فلکی، بار دیگر به آن بُرج بازگردد (نگاره ۱۲) و سالی نو از سر گرفته شود.^۱



نگاره ۱۲: حرکت خورشید از برج حمل (بره) و بازگشت به آن (سال خورشیدی)

حال بیاد می آوریم که فردوسی بزرگ در این باره چه سروده است:

چو آمد به برج حمل آفتاب جهان گشت با فرّ و آیین و تاب

^۱ امروزه ما لحظه ای را که خورشید از بُرج ماهی (حوت) گذشته و وارد بُرج بره (حَمَل) می شود "سال تحویل" می نامیم و تنگی پُر از آب که ماهی قرمز کوچکی در آن شناور است بر روی سفره "هفت سین" قرار می دهیم.

بتابید زانسان ز برج بره

که گیتی دران گشت از او یکسره

ایرانیان در دوران هخامنشیان برای سهولت محاسبات طول یک دور کامل خورشید به گِرد زمین را ۳۶۵ روز محاسبه می کردند. لیکن از آنجا که طول راستین سال کمی بیشتر از ۳۶۵ روز و تقریباً در حدود ۳۶۵ روز و ۶ ساعت می باشد، خورشید پس گذراندن ۳۶۵ روز، هنوز به ۶ ساعت دیگر نیاز دارد تا به نقطه آغازین حرکت خود برسد. این عقب ماندگی ۶ ساعته پس از چهار سال (یعنی چهار گردش خورشید به دور زمین) به $۶ \times ۴ = ۲۴$ ساعت می رسد، یعنی خورشید ۲۴ ساعت یا یک شبانه روز از نوروز به عقب می افتد. از اینرو نیاکان ما پس از گذشت هر چهار سال یک روز به آخرین ماه سال می افزودند تا خورشید بار دیگر گردش سالانه خود را از نوروز آغاز نماید. این عمل را که ما امروزه "کیسه گیری" (جبران کمبود) می نامیم آنها "اوراد" یا "اندرگاه" یا "بهیزک کوچک" می خواندند.

و باز از آنجا که طول دقیق یک سال خورشیدی درواقع ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵ ثانیه و یا به عبارت دیگر نزدیک به ۳۶۵,۲۴۲۲ روز است، ایرانیان باستان برای برطرف کردن اختلاف بین سال حقیقی و سال عرفی^۱ پس از هر ۱۲۰ سال یک ماه سیزدهم به آن سال می افزودند تا خُرده ترین کاستی های زمانی نیز زُدوه شوند. این کار به این صورت می گرفت که یکی از ماه های سال تکرار می شد. مثلاً در ۱۲۰ سال نخست، یک ماه فروردین و در ۱۲۰ سال دوم یک ماه اردیبهشت به سال اضافه می کردند. با این عمل که آن را "بهیزک بزرگ" می نامیدند روزها و ماه ها تقریباً همیشه نزدیک به محل اصلی نجومی خود باقی می ماندند.

گاهشماری خورشیدی و مطابقت دادن نوروز با نخستین روز بهار از طریق بهیزک کوچک و بزرگ، قرن های متمادی در ایران پیش از اسلام مرسوم و معمول بود و در نتیجه عقب افتادگی یا خللی در برپا ساختن جشن نوروز پیش نمی آمد. در دوران فرامانروائی انوشیروان ساسانی (از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی) و در حوالی سال ۵۵۵ میلادی، با توجه به گاهشماری "آرکند" هندیان اصلاحاتی نیز در گاهشماری خورشیدی ایرانی صورت گرفتند که منجمان آنها را به زبان پهلوی در دفتری به نام "زیگ شهریاران" نگاشتند (منظور از "زیگ" که امروزه شکل عربی آن "زیج" رایج است، جدول هائی بودند که منجمین نام و موقعیت و زمان حلول ستارگان و کواکب را دقیقاً در آنها ثبت کرده و اوضاع و احوال کلی آنها را یادداشت می نمودند). آخرین اصلاحاتی که در گاهشماری ایران انجام

^۱ سال حقیقی یا سال اعتدالی مدت زمان بین دو عبور متوالی خورشید متوسط از نقطه اعتدال ربیعی ("برابری بهاری") است که طول آن برابر با ۳۶۵,۲۴۲۲ شبانه روز یا ۳۶۵ شبانه روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵ ثانیه می باشد. اما از آنجا که سال اعتدالی شامل اعداد کسری از شبانه روز است و استفاده از آن در زندگی روزانه دشوار می باشد، در عمل از سالی استفاده می شود که طول آن تعداد صحیحی از شبانه روز را (۳۶۵) در بگیرد و از لحاظ مدت نیز تا آنجا که ممکن است با سال اعتدالی تطبیق می کند. این سال را سال عرفی می نامند.

گرفتند در زمان فرامانروائی یزدگرد سوم ساسانی (از ۶۳۲ تا ۶۵۹ میلادی) واپسین شاهنشاه ایران بود. این اصلاحات از اینرو لازم بودند زیرا که اوضاع مملکت به علت جنگ های طولانی و خانمان سوزی که پیش از او بین ایران و رُم صورت گرفته بودند پریشان شده و در نتیجه در کیسه گیری غفلت شده بود. همین "زیگ شهریاران" اصلاح شده بعدها یعنی در حدود سال ۷۹۰ میلادی توسط ابوالحسن علی بن زیاد تمیمی به عربی ترجمه شد و به عنوان نخستین منبع معتبر ستاره شناسی (و پیش از این که مسلمانان از طریق کتاب "المجسطی" با نجوم بطليموس یونانی آشنا شوند) نقش بزرگی در پیشبرد نجوم اسلامی بازی کرد.

نوروز در ایران اسلامی

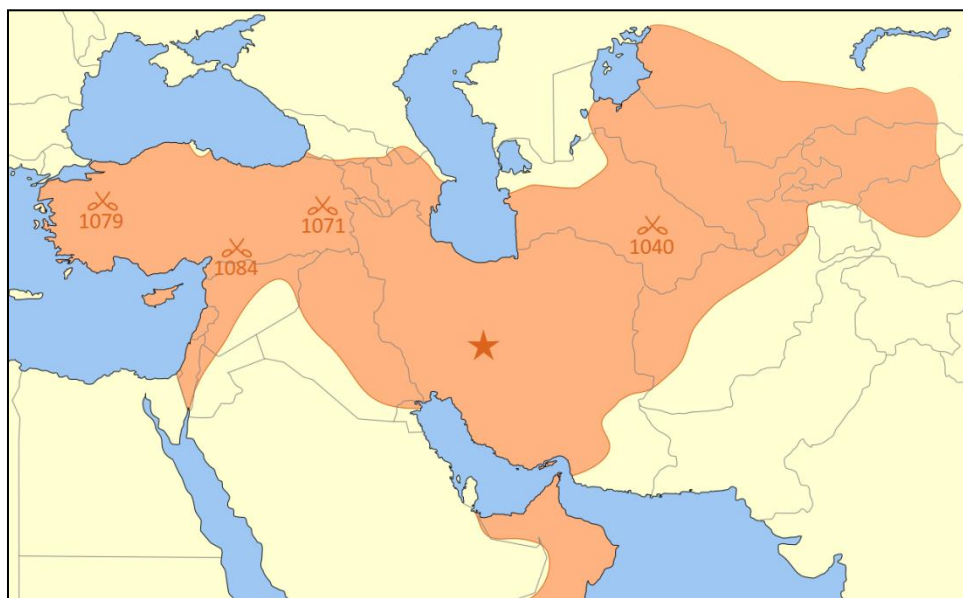
حمله اعراب مسلمان به ایران که در زمان خلافت ابوبکر و در سال ۶۳۳ میلادی آغاز شده بود در دوران خلافت عمر به اوج خود رسید. سرانجام در نبردی که در سال ۶۴۲ در نزدیکی نهاوند صورت گرفت شکست نهائی سپاهیان ساسانی منجر به فروپاشی کامل دودمان ساسانیان در سال ۶۵۱ میلادی گردید. از اینرو اعراب آن نبرد را "فتح الفتوح" نام نهاده اند.

پس از پیروزی اعراب مسلمان بر ایرانیان، از یکسو گاهشماری هجری قمری جانشین گاهشماری خورشیدی ایران شد و از سوی دیگر ایرانیان به مرور زمان مجبور شدند که از آئین ها و جشن های دیرین خود چشم پوشیده و به جای آنها اعیاد مذهبی مسلمانان را رعایت نمایند. این نابسامانی ها و اجبارها سبب شدند که عمل کیسه گیری دیگر صورت نگرفت و در نتیجه بین سال عُرفی و سال حقیقی اختلاف به وجود آمد به طوری که نوروز به مرور زمان از نخستین روز بهار، یعنی اول فروردین، به عقب افتد.

نخستین کسی که به فکر بازنگری و اصلاح تقویم دیرین ایرانیان افتاد ریاضیدان و منجم نامدار ایرانی محمد بن موسی خوارزمی (زندگی از ۷۸۰ تا ۸۵۰ میلادی) بود که نه تنها اثر مهمی به نام "زیج خوارزمی" تألیف کرده بود، بلکه اصلاحاتی اساسی نیز در تقویم یهود به عمل آورده بود. لیکن تعصبات مذهبی اعراب مسلمان و دشمنی و ضدیت آنها با فرهنگ و تمدن ایرانی موجب شدند که خوارزمی نتواند آرزوی خود جامه عمل بپوشاند، به ویژه این که اعراب او را با وجودی که اسلام آورده بود "المجوسی" می نامیدند و ادعا می کردند که او می خواهد آداب و آئین های زرتشتی را در بین اعراب و در جهان اسلام ترویج دهد.

اوضاع و احوال زمانه چنین بود تا این که خواجه نظام الملک توسی وزیر خردمند و پُر قدرت مَلِکشاه سلجوقی و فرمانروای واقعی امپراتوری پهناور سلجوقیان به فکر چاره افتاد تا سروسامانی به اوضاع آشفته و نابسامان تقویم

کشور بدهد. نگاره ۱۳ وسعت سرزمین ایران سلجوقی را در دوران سلطنت ملکشاه نشان می دهد. سال های میلادی که روی این نقشه دیده می شوند مربوط به جنگ هائی هستند که پیروزی سلجوقیان در هر یک از آنها گسترش بیشتر قلمرو آنها را به دنبال داشت.



نگاره ۱۳: گستره قلمرو ایران سلجوق در زمان ملکشاه و خواجه نظام الملک توسی^۱

حال باید پرسید که اوضاع تقویم در آن دوران به چه علت آشفته و نابسامان بود و نیاز به بررسی و بازبینی داشت؟ پاسخ به این پرسش به شرح زیر است:

تقویم رسمی در امپراتوری ایران سلجوقی بر اساس گاهشماری اسلامی یعنی سال قمری (گردش ماه به دور زمین) بود و از آنجا که هر سال قمری ۳۵۴ روز، یعنی به طور متوسط یازده روز از سال خورشیدی (۳۶۵ روز) کمتر است، این اختلاف زمانی سبب می شد که آغاز و پایان فصل های چهارگانه تغییر کرده و در نتیجه اوقات زارعت و کشت محصول و دیگر فراورده های کشاورزی پس و پیش شوند. این امر به نوبه خود موجب می گردید که زمان اخذ مالیات های دولتی از محصولات کشاورزی به عقب و جلو بیافتاد و از آنجا که ساختار اقتصادی کشور در آن روزگاران مبتنی بر مالیات بندی بر فراورده های کشاورزی و دامداری بود، می توان به آسانی دریافت که این مسأله چه مشکلاتی را با خود به همراه می آورد. از سوی دیگر در قلمرو وسیع ایران سلجوقی نه تنها اختلاف ساعت در

¹https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%B1%D9%88%D9%86%D8%AF%D9%87:Seljuk_Empire_locator_map.svg.png

مناطق مختلف وجود داشت، بلکه اینجا و آنجا نیز تقویم های محلی و قومی مورد استفاده قرار می گرفتند و این امر بر نابسامانی و آشفتگی گاهشماری می افزود. نظام المُلک، وزیر دانا و توانا ایرانی، به نیکی می دانست که تنها با یک نظام متمرکز دیوانسالاری می تواند سرزمین وسیع سلجوقیان را از لحاظ نظامی و اقتصادی اداره نماید. صرفنظر از همه اینها، او یک قصد و غرض باطنی دیگری نیز داشت و آن کوشش برای احیاء گاهشماری خورشیدی ایران قبل از اسلام و زنده کردن نوروز و دیگر جشن های ایرانی بود، زیرا به خوبی می دانست که ایرانیان تا چه اندازه پابند آیین های دیرین خود هستند.

خواجه نظام المُلک نیاز چندانی به جستجو برای منجمی توانا که قادر به انجام منظور او باشد نبود، چرا که از شهرت خیام به عنوان بزرگترین ریاضیدان و ستاره شناس دوران آگاهی داشت و شخصاً نیز او را می شناخت و از دقت و وسواس او در کارهای علمی با خبر بود. از اینرو بدون اندک درنگی، پس از آگاه ساختن ملکشاه از قصد خود و کسب رضایت و موافقت او، در سال ۱۰۷۴ میلادی از خیام دعوت نمود تا به اصفهان آمده و با همکاری عده ای دیگر از ستاره شناسان رصدخانه ای در پایتخت برپا کند و پس از اقدامات و عملیات لازم تقویم نوینی به نام "تقویم جلالی" تدوین نماید (رصد در لغت به معنای نظاره گری بر حرکات سیارات و موقعیت ستارگان است و این کار در مکانی به نام "رصدخانه" و با کمک آلات و ادوات ویژه نجومی صورت می گیرد).

حال اگر سال تولد خیام را (همانگونه که در آغاز اشاره رفت) سال ۱۰۴۸ میلادی بدانیم، او در این زمان جوانی بیست و شش ساله بود که در حدود سه سال قبل شاهکار علمی خود یعنی "رساله فی البراهین علی مسائل الجبر و المقابله" را تحت حمایت ابوطاهر عبدالرحمن بن احمد بن علیک (۱۰۳۹-۱۰۹۱ میلادی) قاضی القضاات پُرنفوذ سمرقند نوشته بود. او در این رساله برای نخستین بار در تاریخ ریاضیات چگونگی حل معادلات درجه سه را به کمک مقاطع مخروطی (دایره، بیضی، سهمی و هذلولی) نشان داده و به همین خاطر در بین همدوران خود از شهرتی بسیار برخوردار بود. عزالدین ابن اثیر (۱۱۸۶-۱۲۳۳ میلادی) تاریخ نگاره گردزاده در کتاب مشهور خود به نام "الکامل فی التاریخ" که در سال ۱۲۳۱ تألیف نمود، درباره وقایعی که در سال ۱۰۷۴ رخ دادند، چنین نوشت:

«و فیها جمع نظام الملک و السلطان ملکشاه جماعة من اعیان المنجمین و جعلوا النیروز اول نقطة من الحمل و کان النیروز قبل ذلک عند حلول الشمس نصف الحوت و صار ما فعله السلطان مبدأ التقاویم و فیها ایضاً عمل الرصد للسلطان ملکشاه و اجتمع جماعة من اعیان المنجمین فی عمله منهم عَمَر بن ابراهیم الخیّامی و ابوالمظفر الاسفزاری و میمون بن التجیب الواسطی و غیرهم، و خرج علیه من الاموال شیء عظیم و بقى الرصد دائراً الی ان مات السلطان سنة خمس و ثمانین و اربعمائة، فبطل بعد موته».

«نظام الملک و سلطان ملک‌شاه گروهی از منجمین بزرگ را گرد آوردند تا نوروز را در نقطه اول بُرج حَمَل قرار دهند. پیش از آن نوروز هنگامی که خورشید به نیمهٔ برج حوت رسیده بود تحویل می شد. از این پس آنچه که به فرمان سلطان انجام شده بود مبدء تقویم ها قرار گرفت و در همان سال [یعنی ۱۰۷۴ میلادی] رصدخانه ای برای سلطان برپا شد و گروهی از منجمین بزرگ که عبارت بودند از عُمَر بن ابراهیم خیّام و ابوالمظفّر آسفزاری و میمون بن نجیب واسطی و چند نفر دیگر، در آنجا مشغول به کار شدند. برای انجام کارهای نجومی وجوه زیادی به مصرف رسیدند و رصدخانه تا زمان مرگ سلطان در سال ۴۸۵ هجری قمری [۱۰۹۲ میلادی] برپا بود ولی پس از فوت او از کار افتاد.»

خیام دعوت خواجه نظام الملک توسی را پذیرفت و به اصفهان کوچ کرد تا در آنجا با همکاری منجمین نامداری چون **ابوالعباس لوگری، ابوحاتم آسفزاری، محمد ابن احمد معموری، ابن کوشک بیهقی مباحی، میمون ابن نجیب واسطی و عبدالرحمن خازنی** بنیاد رصدخانه هائی در اصفهان و نیشابور و ری و مرو پی ریزی کرده و به نظاره و مطالعات نجومی مشغول شوند.

شایسته است در اینجا اشاره شود که همکاران خیام گرچه همگی هم زبان او بودند و به فارسی سخن می گفتند، ولی همه آنها ایرانی نبودند. ابوالعباس فضل بن محمد لوگری مروودی یا مروزی حکیمی از اهالی لوگر، یکی از قُرّای شهر مرو (شهری کهن در افغانستان امروز) بود. ابوحاتم مظفر آسفزاری که ابن اثیر از او به نام ابوالمظفر آسفزاری یاد کرده است، دانشمندی از مردمان آسفزار (سبزوار افغانستان) به شمار می رفت. همو بود که تا آخرین سال های عمر خود با خیام ارتباط علمی داشت و نظامی عروضی سمرقندی در "چهار مقاله" معروف خود ذکر کرده است که او و خیام را در سال ۵۰۶ هجری قمری (۱۱۱۲/۱۳ میلادی) در خانهٔ شخصی به نام امیر بوسعد جرّه در بلخ دیده است. میمون بن نجیب واسطی از پدر و مادری اهوازی در واسط (شهری در عراق کنونی در نزدیکی مرز ایران) متولد شده و سال ها در بغداد زیسته بود. ابوالفتح عبدالرحمن منصور خازنی غلامی یونانی تبار بود که پس از پیروزی سلجوقیان بر امپراتوری رُم شرقی همراه با بسیاری دیگر از یونانیان بیزانسی به بردگی گرفته و به آسیای مرکزی برده شده بود. خواجه یا صاحب او فرد عالمی بود به نام علی خازن مروزی که تحصیلات علمی و فلسفی گسترده ای را برای برده خود در مرو فراهم آورد و از او ریاضیدان و منجمی ماهر ساخت.

خیام و یارانش بزودی در رصدخانه هائی که برپا کرده بودند مشغول به رصد اجرام سماوی و محاسبات نجومی مشاهدات خود شدند. آنها نه تنها شناخت کاملی از دانش ستاره شناسان و اخترشماران ایران باستان داشتند، بلکه مانند دیگر منجمین مسلمان از دانش اخترشناسی هندیان و به ویژه از نجوم بطلمیوسی بهره فراوانی برده و به دیگر سخن واجد تمامی شرایط لازم برای بازنگری تقویم و تدوین یک گاهشماری نوین بودند. آنها می دانستند که به

علت عدم اجرای کیسه گیری از زمان یزدگرد سوم ساسانی به بعد، نوروز باستانی ۱۸ روز نسبت به زمان واقعی خود به عقب افتاده و اعتدال ربیعی ("برابری بهاری") به جای اول فروردین با نوزدهم فروردین مصادف شده است. در رساله ای به نام "نوروزنامه" به خیام نسبت داده شده^۱، در این باره چنین آمده است:

«اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود یکی آنکه در سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانروز به اول دقیقه حمل بازآید و به همانوقت و روز که رفته بود بدین دقیقه نتوان باز آمدن چه هر سال از مدت همی کم شود»^۲

خیام و دیگر منجمان گرد او می بایست با حذف هجده روز که آنرا "کیسه جلالی" نامیدند، نوروز را به اول فروردین بازگردانده و با نقطه اعتدال ربیعی منطبق می ساختند. آنها پس از پنج سال رصد آسمان و بازبینی و بررسی رخدادهای سماوی بنا بر نتایج محاسبات نجومی خود، طول سال خورشیدی را ۳۶۵,۲۴۲۱۹۸۵۸ روز محاسبه کرده بودند. با توجه به اینکه طول متوسط سال طبق آخرین اندازگیهای علمی در قرن بیستم بالغ بر ۳۶۵,۲۴۲۱۹۸۷۹ روز می باشد، با شگفتی بسیار متوجه می شویم که طول تعیین شده سال توسط خیام و یارانش تا شش رقم پس از ممیز با این مقدار مطابقت دارد. در حالی که طول سال در تقویمی که در سال ۱۵۸۲، یعنی پانصد سال پس از خیام به دستور پاپ گریگوری سیزدهم تدوین شد و امروزه بیش از هر تقویم دیگری در جهان رایج است، برابر با ۳۶۵,۲۴۲۵ روز می باشد، یعنی فقط تا سه رقم بعد از ممیز با طول سال که علمی اندازه گرفته شده است مطابقت می کند.

خیام و یارانش روز جمعه ۹ رمضان ۴۷۱ هجری قمری برابر با ۱۵ مارس ۱۰۷۹ میلادی را به عنوان اول بُرج حَمَل سال ۴۵۸ خورشیدی (اول فروردین سال ۴۵۸ هجری شمسی، تقویم کنونی ایران) اعلام نمودند. طبق تقویم جدید، اول سال روزی بود که خورشید بین ظهر روز قبل و ظهر آن روز وارد بُرج حَمَل می شد. بدیگر سخن طبق گاهشماری نوین، سال خورشیدی از اول بهار ("نوروز جلالی") آغاز می شد و شامل چهار فصل بهار، تابستان، پاییز و زمستان و دوازده ماه سی روزه و پنج (در سال های کیسه شش) روز اضافی به دنبال ماه دوازدهم بود. نام ماه

^۱ "نوروزنامه" رساله ای است که از دیرباز آنرا از خیام دانسته اند. مجتبی مینوی (۱۲۸۱-۱۳۵۵) ادیب و نویسنده ایرانی این رساله را در سال ۱۳۱۲ به نام خیام منتشر کرد. در همان دوران ولادیمیر مینورسکی Vladimir Minorsky (۱۸۷۷-۱۹۶۶) شرقشناس مشهور روسی با انتساب این رساله به خیام مخالفت نمود و بعدها نیز در سال ۱۳۶۳ یک روزنامه نگار و نویسنده ایرانی به نام محسن فرزانه (۱۲۹۴-۱۳۷۴) در مقاله ای نظر مینورسکی را تأیید نموده و آن رساله را از شخصی به نام کیخسرو شیرازی دانست.

^۲ عمرین ابراهیم خیام نیشابوری "نوروزنامه"، به کوشش علی حصوری، چاپ دوم، تهران: طهوری، ۱۳۵۷، ص ۱۹

ها همان ماه های فارسی دیرین (فروردین، اردیبهشت و...) بودند، با این فرق که به آنها لفظ جلالی افزوده می شد مانند فروردین ماه جلالی و اردیبهشت ماه جلالی.

خیام و همکاران اش قواعد دقیقی نیز برای کیسه گیری مقرر نمودند تا از آن پس خلل و اشتباهی در گاهشماری صورت نگیرد. از جمله این که هر ۴ سال یک بار کیسه که آنرا "کیسه رباعی" می نامیدند و یا برحسب این که نتایج رصدها چه باشد، پس از ۲۹ یا ۳۳ سال هر ۵ سال یک بار کیسه که آنرا "کیسه خماسی" می خواندند. این قاعده را می توان این گونه خلاصه نمود: یک دوره کوچک ۲۹ سالی (دارای شش کیسه چهار سالی و یک کیسه پنج سالی) و سه دوره کوچک ۳۳ سالی (دارای هفت کیسه چهار سالی و یک کیسه پنج سالی).^۱ بر اساس این گونه کیسه گیری سال خورشیدی متوسط برابر با ۳۶۵,۲۴۲۱۸۷۵ روز می گردد که دقیق ترین اندازه سال است. نگاره ۱۴ جدولی را نشان می دهد که به نام "جدول خیامی" مشهور است و در آن کیسه های چهار سالی و پنج سالی درج شده اند.

جدول خیامی

چهار سالی								پنج سالی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۵
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۲۴
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۶۷
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۱۰۰

نگاره ۱۴: جدول خیام برای انجام کیسه های چهار سالی و پنج سالی^۲

البته در این نوشتار جای بحث درباره جریئات این جدول نیست، از اینرو تنها به اشاره زیر بسنده می شود:

«با بکار گرفتن جدول خیامی می توانیم سالهای بسیط یا عادی و کیسه را در گذشته و آینده در تقویم جلالی و یا در تقویم فعلی ایران هجری شمسی مشخص کنیم و همچنین در صورت کیسه بودن سال

^۱ «گاه شماری ایرانی» نوشته موسی اکرمی، چاپ دوم (از ایران چه می دانم؟)، ۱۳۸۵، صفحه ۶۹

^۲ «تقویم و تاریخ در ایران» از ذ. بهروز، چاپ اول ۱۳۳۱، ناشر: انجمن ایران‌پوی

مورد نظر معلوم بداریم که کیسه رباعی است یا خماسی، پس برای تعیین کیسه و مشخص کردن روز نوروز از ایام هفته بدین طریق عمل می شود...^۱

یکی از دلایلی چرا تقویم جلالی دقیق ترین تقویم جهانی به شمار می رود همین کیسه گیری های چهارساله و پنج ساله می باشند. جورج سارتن^۲ دانشمند آمریکائی بلژیکی تبار و تاریخ نگار نامی علوم در کتاب "مقدمه ای بر تاریخ علم" (جلد دوم، صفحه ۱۰۱۷) درباره درجه دقت این تقویم نوشته است:

«سده یازدهم با موفقیت بزرگی به پایان رسید، یعنی با تاریخ جلالی عمر خیام....تاریخ جلالی نه تنها در شرق، بلکه در غرب هم بی رقیب ماند.»

بنا به گفته ویل دورانت^۳، تاریخ نگار مشهور آمریکائی در کتاب "تاریخ تمدن"، خطای تقویم جلالی در هر ۳۷۷۰ سال یک روز است در حالی که خطای تقویم گرگوری در هر ۳۳۳۰ سال یک روز می باشد. علت این امر در این هفته است که کیسه گیری در میان مسیحیان مرسوم نبود و به همین جهت روز اول بهار که برابر با ۲۱ ماه مارس است تدریجاً به عقب می افتاد تا این که در سال ۱۵۸۳ با ۱۱ مارس مصادف شد. از اینرو پاپ گرگوری سیزدهم دستور داد آن سال را ده روز به جلو بکشند تا این اشتباه برطرف شود و فرمان داد که منجمان از آن پس عمل کیسه گیری را به طور منظم انجام دهند. اما از آنجا که قواعد کیسه گیری آنها به دقت قواعد خیام و یارانش نیست، خطای آن کمی بیشتر از خطای تقویم جلالی است. نشانه ای از عدم دقت کافی تقویم مسیحیان را می توان امروزه در این مشاهده کرد که روز اول بهار در آن تقویم ثابت نبوده و گاهی مصادف با ۲۰ و گاهی دیگر مطابق با ۲۱ و یا ۲۲ مارس می باشد.

پس از این که خیام و یارانش موفق شدند نوروز را که در آن زمان به نیمه بُرج حَمَل (بَرّه) افتاده بود به جای واقعی خود یعنی اول آن برج انتقال دهند، نخستین روز بهار آن سال را "نوروز جلالی" نام نهادند و خیام به شکرانه این دستاورد سه رباعی سرود تا از یکسو ستایش نوروز را بر زبان آورده و سوی دیگر زودگذرانی روزگار و جور و ستم آنرا یادآور شود:

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است در صحن چمن روی دل افروز خوش است

^۱ "نقش عمر خیام در گاهشماری ایرانی" نوشته ابوالفضل نبئی (فرهنگ ویژه خیام شماره ۳، بهار و تابستان ۸۴، صفحات ۳۱ تا ۴۰)

^۲ George Sarton (1884-1956)

^۳ Will Durant (1885-1981): "The Story of Civilization"

از دی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست
برخیز و به جام باده کن عزم درست

کاین سبزه که امروز تماشاگاه توست
فردا همه از خاک تو برخاوه رست

چون لاله به نوروز قدح گیر به دست
بالاله رخی اگر تو را فرصت هست

می نوش به خرمی که این چرخ کهن
ناگاه تو را چو خاک گرداند پست

از آن پس تا زمان مرگ ملکشاه ایرانیان نوروز باستانی خود را با آمیزه های دینی گره زده و آنرا کم و بیش با آئین های دیرین خود جشن می گرفتند و به جای سرود نوروزی "گشت گرداگرد مهر تابناک ایران زمین...." دعایی به نام "دعای تحویل سال" به زبان عربی می خوانند که معنای فارسی آن بی شباهت به آن سرود نبود:

"يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ يَا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَا مُحَوِّلَ الْحَوَالِ وَالْأَحْوَالِ حَوِّلْ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ"

(ای تغییر دهنده دل ها و دیده ها، ای گرداننده شب و روز و سال و حالت ها، بگردان حال ما را به نیکوترین حال). درباره چگونگی عملیات و محاسبات نجومی خیام و همکارانش اطلاعاتی در دست نیستند زیرا پس از قتل خواجه نظام الملک توسی به دستور حسن صَبَّاح در سال ۱۰۹۲ میلادی و مرگ نابهنگام و رازآلود ملکشاه سلجوقی در همان سال، خیام مجبور شد به خاطر حسادت ها و تنگ نظری های درباریان و کینه ای که ترکان خاتون همسر ملکشاه از او در دل داشت به زادگاه خود نیشابور بازگردد. یارانش نیز پراکنده شدند و فعالیت های نجومی در رصدخانه اصفهان تعطیل گشت. طولی نیز نگذشت که در نتیجه فشار شدید متعصبان مذهبی تقویم هجری قمری بار دیگر جایگزین گاهشمار خورشیدی گردید و تمامی مدارک و جداول نجومی خیام و همکارانش به مرور زمان برای همیشه از بین رفتند.^۱

برلین، فوریه ۲۰۲۲

^۱ در تاریخ نهم ژانویه سال ۱۹۶۹ خبرگزاری شوروی اعلام کرد که یک بانوی ریاضیدان اهل ازبکستان به نام لوریا هوبرت دینوا فتوکپی رساله ای به نام "مجمع القوانين نجوم" را که در موزه استانبول نگاهداری می شود مورد بررسی و تحلیل قرار داده و به این نتیجه رسیده است که مؤلف این رساله که در سال ۱۲۳۵ میلادی، یعنی یک قرن پس از مرگ خیام تحریر شده است، کسی جز خود خیام نمی تواند باشد. ولی بعد از این هیچ خبر دیگری در این زمینه داده نشد.